

CONTINUATION DU ZAFARNĀMA DE NIẒĀMUDDĪN ŠĀMĪ PAR ḤĀFIẒ-I ABRŪ.

Éditée d'après les manuscrits de Stamboul par

Felix Tauer.

En l'an 814 de l'Hégire, sur l'ordre de Šāhruh, Ḥāfiẓ-i Abrū écrivit l'histoire de la dernière année de la vie de Timur, de la moitié du mois de ramazān 806, où finit le Zafarnāma de Niẓām Šāmī,¹⁾ jusqu'à la mort du grand conquérant. Cet opusculé avec différents changements et additions, figure aussi comme partie séparée dans la Mağmū'a de Ḥāfiẓ-i Abrū. Une troisième rédaction de ce récit, la préface exceptée, se trouve également dans la première partie du Zubdatu-t-tawārīḥ-i Bāysungurī du même auteur (Fol. 356^r, l. 6 — Fol. 362^r, et Fol. 10^r, l. 13 — Fol. 10^v, l. 8).²⁾

De la première rédaction, nous ne possédons qu'une seule copie, dans le manuscrit Nūr-i 'Osmāniye 3267 (N); la deuxième existe dans deux manuscrits: Bagdād köškü 282 (M₁) et Dāmād Ibrāhīm Paša 919 (M₂), copie directe du précédent. Quant à la première partie du Zubdatu-t-tawārīḥ, son unique copie se trouve dans le manuscrit Fātiḥ 4371 (Z).³⁾

Comme base de l'édition, sauf pour quelques endroits, qui me semblent évidemment altérés, j'ai pris le texte de la deuxième rédaction (M) qui, en général, est la plus ample des deux rédactions particulières mentionnées plus haut; les modifications textuelles et les variantes des autres rédactions (N, Z) sont indiquées dans le commentaire. J'ai corrigé, sans mention spéciale, quelques erreurs évidentes des copistes, et supprimé certaines inconséquences d'orthographe. En outre j'ai mis ك au lieu de ك des manuscrits, de même پ et چ au lieu de ب et ج, comme on trouve écrit p et ċ parfois dans M₁, M₂, N et toujours dans Z, sauf dans les cas où la prononciation est incertaine.

¹⁾ L'édition du Zafarnāma de Niẓām Šāmī paraîtra prochainement dans la série des Monographies de Archiv Orientální (Monografie Archivu Orientálního).

²⁾ Sur ces ouvrages de Ḥāfiẓ-i Abrū, voir mon article, Vorbericht über die Edition des Zafarnāma von Niẓām Šāmī und der wichtigsten Teile der Geschichtswerke Ḥāfiẓ-i Abrū's. A. Or. IV (1932), p. 250—256.

³⁾ On trouvera la description de ces quatre manuscrits dans mon travail, Les manuscrits persans historiques des bibliothèques de Stamboul, Nos 32, 33, 34 et 38. A. Or. III (1931), p. 97—99, 100—101.

توجه: نسخه الکترونیک این کتاب با زحمت زیاد و جستجو در تارنمای مجله مطالعات شرقی
و توسط باقر کتابدار تهیه شده است
برای اطلاع از دیگر کتاب ها به این آدرس مراجعه کنید
Persianbooks2.blogspot.com

ذیل کتاب ظفرنامه شاهی

تألیف

عبد الله بن لطف الله بن عبد الرشید المدعو بحافظ ابرو

بسم الله الرحمن الرحيم

**الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام¹ على خير خلقه محمد وآله اجمعين اما بعد اين ذيليست كتاب ظفرنامه شاهی حضرت صاحبقرانی² جهانگشایی³ انار الله برهانه وثقل بالحسنات ميزانه را * که مولاناى اعظم افتخار الائمة فى العالم سحبان الزمان وحيد الاقران مولانا نظام الحق والدين الشامى نور الله قبره نبشته است واين کتاب تا اوایل رمضان سنه ست وثمانیه زیادت نبود که حضرت صاحبقرانی [انار الله برهانه بعد از تسخیر بلاد روم از قرا باغ اران متوجه دار السلطنة سمرقند گشت وقایع وحالاتی که بعد ازان دست داد تا زمان وفات حضرت صاحبقرانی بموجب اشارت حضرت سلطنت شعاری شاهرخی خلد الله تعالى فى بسيط [الارض⁴] سلطنته کترین بندگان عبد الله بن لطف الله بن عبد الرشید المدعو بحافظ ابرو در قلم آورد واين کینه دران ایام ملازم اردوی همایون بود وکیفیت احوال که معروض میگرداند مشاهده نموده توقع از مخادیمی که بشرف مطالعه ایشان برسد⁵ آنکه چون بر سهو⁶ وخطایی که هرآینه

1 M om. | 2 N om. | 3 N add. فرمانفرمای سلطان سلاطین المشرقین مولی خواقین الخافقین فرمانفرمای زمین وزمان واسطة الامن والامان المنصور من السماء المظفر على الاعداء سليمان سریر آصف وزیر فریدونفر داراداروگیر مالک نواصی الانام بمزید عنایة الرحمن قانع اهل الضلال والطغیان [بیت] آفتاب دین ودولت آسمان عدل وداد * پادشاه ربع مسکون خسرو صاحبقران از مصنفات مولانا الاعظم مبخر : N* - 5 | 4 M₁M₂ om. | قطب الحق والدنيا والدين امير تیمور کورکان اصناف العلوم والحکم کاشف المشكلات العقلية فاتح العضلات النقلية ملك ملوك الواعظین مفخر الائمة والمحدثین العارف باسرار الكتاب العالم بمحكم الكتاب [نظم]

پادشاه ممالك معنی * مقتدای افاضل عالم

بی ریا والی ولایت فضل * بی تکلف جهان لطف وکرم

ازان مصون نخواهد بود اطلاع یابند بکرم عمیم و لطف جسم شرف اصلاح ارزانی فرموده
*چون ایشان مبذول دارند از حضرت واهب العطا یا توفیق اتمام ان مسألت می نماید
انه اکرم مسأول^۱

ذکر *کوچ کردن از^۲ قرا باغ وعزیمت شکار^۳

رایات جهانگشایی^۴ در رابع عشر رمضان *المبارک عمت میامنه^۵ سنه ست وثمانیه^۶
از منزل^۷ قرا باغ^۸ کوچ فرموده از آب ارس عبور کرد وعزیمت شکار تصمیم یافت از
هول^۹ تش شمشیر مغز در سر ببر وشیر^{۱۰} آب گشت واز بیم خنجر^{۱۱} بگون دل در بر سباع
ووحوش خون شد و خدنگ چهارپر که عقاب جان شکر بود جگر شکاری می دوخت ونوک
پیکان غنچه شکل از چشم صید چشمه خون می گشاد وباز زره پوش مانند تیر از شست
شاه جهانگیر می پرید ودر پرواز با گردون هراز می گشت ویوزرا از شره دیدن نخچیر
همه تن چون پرویزن چشم گشته بود واز خون خوارگی چشم او بسان دیده کبک
وخروس مسکن خون شده وچون چشم میخواره وتیغ جلاد رنگ لعل بدخشان گرفته
وبشکل اطفال سرمه از چشم او برخ فرود آمده [بیت]

نظام الحق والدین الشنبی المعروف بالشامی قدس سره والحق در اقسام فصاحت وانواع بلاغت
بجزالت الفاظ ولطایف معانی برهان ان من البیان لیسحرا آشکارا گردانیده وقوت مهارت وفضل
وبراعت او پیش ارباب این صنعت مبین وروشنست واین کترین بندگانرا مرتبه شاگردی ایشان
نیست فاما بنا برانکه [بیت (sic)]

در رشته کشند با جواهر شبه را

وقایع وحالاتی که بعد از تقریر وتحریر مولاناء مشار الیه بوقوع پیوسته در قید کتابت آورده این
کتابرا مذیل گردانید امید آنست وچشم داشت چنان که منظور نظر رضا وارضاء خدومان وبزرگان
سهوی: N 6 | گردد متوقع از نظر خداوندان فضل وافضال

منت احسان مبذول دارند وذیل عفو واغماض مسدول (؟مبذول: MS؟) گردانیده: N 1-
مراجعت بندگی حضرت: N 3- | قشلاغ. Z add. 2 | عذر پذیرند وخرده نگیرند
جهانگشای حضرت صاحبقرانی: NZ 4 | امیر صاحبقران از قرا باغ وآنچه بعد ازان واقع شد
موضع: N 7 | عمت میامنه. NZ add. 6 | انار الله برهانه. NZ om. 5-
ودل در بر شیر: Z 9 | اران

شربت‌ی خورد از رگ نخچیر یوزش ناستا * افسری شد بر سر خرگوش بازش ناکهان
وسگان تازی ورومی از حرص شکار چون باد آتش‌پای گشته بودند ومانند چرخ^۱
زمین‌پای شده [شعر]

هوا یر باز بود ودشت یر سگ * شتابان هر دو در پرواز و در تگ

* یکی کرده هوا را پی بریده * یکی کرده زمین را پی دریده

وچند روز² دران صحاری شکار کنان³ گذرانیدند⁴

* ذکر تفویض ممالک⁵ بامیرزادہ عمر⁶

چون * رایات همایون حضرت صاحب قرانی ا نار الله برهانه⁷ بحوالی اردبیل رسید⁸
* اگرچه پیشتر مقرر شده بود⁹ در روز یکشنبه خامس عشرین¹⁰ رمضان المذكور
* امیرزاده¹¹ عمر بهادر¹² را¹³ بجهت¹⁴ حکومت وایالت ممالك عراق عجم و آذربایجان و اران
و موغان و ارمنیه و گرجستان * و¹⁵ توابع و لواحق¹⁶ آن¹⁷ مقرر ** فرموده امیر جهانشاه بن
امیر چاکورا با او روانه گردانید¹⁸ و¹⁹ حلّ و عقد و قبض و بسط آن ممالك²⁰ برای
و رویت²¹ ایشان * باز گذاشت²² ** و فرمود²³ تا چنانکه از * رأی مبین و عقل دورین
او²⁴ سزد²⁵ در مصارف اعمال و تصاریف احوال تقوی و پرهیزگاری که زاد معاد و عتاد یوم
التنادست²⁶ فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى²⁷ سیرت و عادت سازد²⁸ و سرمایه تجارت سعادت

1 N: آب | 2 N: روزی | 3 Z add. (cop.?) | 4- M om. بعیش وعشرت وشادی وطرب | 5 Z add. عجم (cop.) | 6- N om. | 7- NZ⁷om. | 8 NZ: رسیدند | 9- NZ om. | 10 Sic MNZ | 11 N add. اعظم اعدل; Z add. امیرزاده امیرزاده جهان‌شاه امیر | 12 N add. | 13- M om. (cop.) | 14 Z om. | 15 Z: با | 16 Z add. ومنسوبات | 17- N om. | 18- Z: او تعیین کرد | 19- ** N: فرمود | 20 Z add. را | 21 Z add. وعقل وكفایت | 22- N: وصیتهای پادشاهانه کرده فرموده (sic) | 23 Z: مفوض گردانید; Z: مفوض گردانیده | 24- Z: باید که | 25 Z add. عقل دورین ورأی متین آن فرزند | 26 Z: التناد | 27 K. II, 193; Z add. | 28 Z: دارد | 29 Z: پیرایه

گرداند¹ و یقین داند که هر که بر خصال گزیده و خلال پسندیده متوقّر شد و بوسایل تقوی و اخلاق خوب مستظهر گشت و در ریعان عمر و غلوای پادشاهی تحرّی رضای الهی واجب شناخت² در آیینۀ اعمال جز چهرۀ آمال نه بیند و از شجرۀ امانی جز ثمرۀ شادمانی نچیند و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ³ و باید که اتفاق انفاق بر خدم و حشم از مواجب و انعام و اکلکا و سیورغال بر جادۀ خیر الامور بود و از طرفی تفریط و افراط باعتدال اوساط گراید تا مزاج اعمال از قانون صحت منحرف نشود و اسباب خلل دست در هم نزنند و عارضۀ دل مشغولی⁴ حادث نگردد و اعراض ناکامی لازم نیاید غرض آنکه از اجحاف و تقتیر⁵ دور باشد و بحدّ اسراف و تبذیر نرسد قال الله تعالى وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ⁶ مصادر خرج با موارد دخل یکسان دارد تا مصالح ملک برو آسان باشد و ظلم ضروری نگردد⁷ و باید که ثغور و سرحدّها را بمردان گزیده و دلیران کاردیده که با تجارب روزگار آشنا شده باشند و با حوادث زمانه همزاد آمده و بتیقّظ⁸ و تحفّظ مذکور و بمردانگی⁹ مشهور گشته¹⁰ معمور دارد و هیچ وقت ازان¹¹ جماعت که بتربیت رأی و شجاعت حالی باشند خالی نگذارد تا اگر ناگاه حالی پیدا آید یا مهمّی روی نماید دران وهلت از عواقب غفلت مصون باشد و بوسعت¹² ندامت و سمت ملامت موسوم¹³ نشود و در حفظ و حراست راهها باقصی الغایة و الامکان بکوشد و حفظ مسالك از لوازم ضبط ممالك داند و بازرگانان و ابنای سبیل را بهیچ طریق ناخوش دل و مشوّش خاطر ندارد باقی امور حواله بعقل و کیاست¹⁴ او فرموده که بر وفق ارادت¹⁵ خود احتیاط و سیاست بجای آورد

۱ داشت: Z: ۲ | سازد: اتخذ تقوى الله تجارة يأتيك الأرباح من غير تضاعة (sic): Z: ۳
 ۳ K. LXV, 2 | ۴ M om. (lac.) | ۵ M om. (lac.) | ۶ K. XVII, 31 | ۷ Z add. (miṣrā')
 ۸ Z: | ۹ Z add. | مشحون و | ۱۰ Z: | ۱۱ Z: | ازین | ۱۲ Z: | ۱۳ Z add. | ۱۴ M: | وکیافت | ۱۵ Z: | ۱۶ Z: | و بوحشت
 | ارادت و کیاست: Z: (sic); ارادت: M: ۱۴ | وکیافت: Z add. ۱۳ | مذموم: Z: ۱۲ | و بوحشت

*سواد حکمی که دران وقت بجهت امیرزاده عمر بهادر نوشته از انشای

مولانا شمس الدین منشی

اول منشور بدین عبارت مصدر بود * هو الغنی، الحكم لله تعالی، القدرة لله تعالی، الملك لله تعالی، تیمور کورکان سوزمیز، آقایان واوغلانان وفرزندان ودامادان وامرای اولوس وتومانان وهزارجات وصدجات بدانند که منشیان رسایل ازل ومستوفیان دفاتر لم یزل بوقت امضای حکم ^۱ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً ^۲ پِروانچہ ^۳ تَوْتِی الْمَلِکَ مِنْ تَشَاءُ ^۴ منشور سلطنت و^۵جهانبانی ومثال دولت وکامرانی بتوقیع اُوتینا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ ^۶ موشح گردانیدند ودعای رَبِّ هَبْ لِیْ مُلْکًا لَا یَنْبَغِیْ لِاحِدٍ ^۷ از جهت ضبط مملکت باجابت رسانیدند وبین طالع سعد حل وعقد اطراف ربع مسکون در قبضه اختیار آمده هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّیْ ^۸ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ صرف همت بنظم امور وضبط مصالح جمهور که ادای آن موهبات وشکر آن نعمت باشد از فرایض شریعت شهریاری وسنن جهاننداری دانسته آمد والحمد لله ومنه که ذروه سلطنت صفت ارتفاع یافته وسمت امتناع پذیرفته ^۹ وَذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُوْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ ^{۱۰} درین وقت که هر یک از فرزندان دلبند طول الله اعمارهم را بایالت وحکومت طرفی از ممالک محروسه مقرر می فرمودیم فرزند اعز اکرم امجد ارجند سعادت مند نیکوخصال محض رحمت ایزد متعال عمر بهادر طول الله عمره را که فراغ روان وچراغ دودمان است بصنوف مهربانی وعنایات وضروب نوازش واصطناعات مخصوص ومخصوص ^{۱۱} سلطنت وایالت ودارایی وحکومت ممالک فارس وکرمان تا هرموز وعراق عجم از ری تا آذربایجان و^{۱۲}ان وموغان وقرباغ وجیلانات تماماً وشروانات وشماخی ودربند تا باب الابواب وگرجستان وابخاز وکردستان ودیاربکر وعراق عرب تا حجاز وبلاد روم تا اصطنبول ودیار فرنگ ودیار شام تا اسکندریه ونیل مصر بر وی

^۱ K. II, 28 | ^۲ M₂: به پروانچہ | ^۳ K. III, 25 | ^۴ Emendavi, M₁ M₂ om. | ^۵ K. XXVII, 16 | ^۶ K. XXXVIII, 34 | ^۷ K. XXVII, 40 | ^۸ K. LVII, 21; LXII, 4 | ^۹ ? M₁ M₂: مخصوص |

مقرر و مفوض فرموده زمام حلّ و عقد امور آن مهمّات بکفّ کفایت و قبضه شهامت او نهاده آمد و این حکم جهان مطاع واجب الاتباع لا زال نافذ^۱ فی الاقطار سمت اصدار یافت تا ملوک و حکام و ولّاء و امرا و عظما و صدور و اصول و اکابر و اعیان و اشراف و مشاهیر ممالک مذکوره فرزند اعزّ مشار^۲ الیه را صاحب سریر سلطنت و ایالت آن مواضع و حاکم نافذ الامر و قهرمان باستحقاق دانسته در معظمّات امور و کلیّات مصالح جمهور کئی رجوع بدو و گماشتگان او نمایند و از فرمان و فرموده او که اصل الباب نظام مملکت و عین صلاح حال ایشان تواند بود عدول و تجاوز جایز نشمرند و اوامر و نواهی او را که هرآینه بر نهج معدلت و نصفت باشد باطاعت و^۱ انقیاد تلقّی نمایند و از منهج فرمان برداری و مسالک خدمتگاری بهیچ تأویل انحراف نجویند و او را و گماشتگان او را در قطع و فصل قضایای ممالک دست قوی و متمکّن و صاحب اختیار و مطلق العنان شناسند هر نکبت زده که سر از ربقه فرمان او کشد بی شبهه از دست حوادث ایّام و شهرور پای مال نکبات ناعصو شود و هر سعادت مند که پای اخلاص در دایره اطاعت نهاده دست امیدواری بدامن بختیاری^۲ او زند هرآینه سربلند و سرافراز گردد فرزند اعزّ مشار الیه نیز باید که بشرایط آن کار برزگ بر وجهی قیام نماید که وثایق معدلت و نصفت گستری و لوازم دارایی و رعیت پروری باشد و قواعد آن بر نهجی مرعی دارد که بنظام عالم و صلاح امر بنی آدم انجامد و در تقویت و تربیت صلحا و ارباب تقوی و رشاد و اصحاب صدق و سداد و تعمیر مساجد و مدارس و رونق بقاع خیر کوشیده قلع و استیصال مفسدان و متمرّدان و شرّیران و قطاع طریق و رفع بدعتهای نامشروع و قوانین نامستحسن واجب و لازم شناسد تا امور مملکت در سلك نظام قرار گیرد و اوضاع سلطنت و قاعده صواب استقامت پذیرد و من الله الاعانة والتوفيق^۲ از جوانب برین جمله بروند و چون بتوقع رفیع موشّح و مزین و محلی گردد اعتماد نمایند تحریراً فی اواخر شعبان المعظم سنه ست و ثمانمائه الهجریه * چون امیرزاده عمر و امیر جهانشاه با عساکری که در اهتمام ایشان بود متوجّه آذربایجان

¹ Emendavi, M₁ M₂ om. | ² Sic M₁ M₂, aliquid deesse videtur |

گشتند¹ رایات سلطانی بطرف سلطانیّه حرکت فرمود در سابع شوال نوکر *مخدوم
ومخدومزاده² جهانیان³ خلیل سلطان بهادر نور الله مرقدّه از *طرف سمرقند⁴ رسید⁵
و⁶ اخبار احوال و اوضاع⁷ آن طرف⁸ بر نهج استقامت بعزّ عرض⁹ رسانید *در مسرت
و ابتهاج و خرمی و ارتیاح افزود¹⁰

*** ذکر *عصیان و تمرد¹¹ اسکندر شیخی¹²

در¹³ خلال این احوال بسمع همایون رسانیدند که اسکندر شیخی و کیومرث رستم داری
رایت عناد و ضلال افراخته شغبه شیطان و عرضه خذلان گشته اند و پای از حدّ بندگی
و دایره طاعت داری¹⁴ بیرون نهاده و بحصانت کوههای سخت و پیشهای پردرخت مستظهر
گشته و بارتفاع جبال آن قلاع¹⁵ خود را اختیاری در خیال آورده و نایره شرّ و فتنه را
اشتعال داده و بیخ و بنی و عناد در ساحت دل راسخ¹⁶ گردانیده * [شعر]

وَيْلٌ لِّمَغْرُورٍ عَصَاكَ فَإِنَّهُ * مَتَعِرِضٌ لِّمَخَالِبِ الضَّرْعَامِ¹⁷

چون مضمون این قضیه عزّ عرضه داشت و کرامت استماع یافت بر فور فرمان
شد که *امیرزاده جوانبخت¹⁸ امیر سلیمان شاه بهادر و *امیر اعظم اعدل¹⁹ امیر مضراب
بهادر لشکرهای خراسان جمع گردانیده *براه مازندران²⁰ از جانب استرآباد و ساریه متوجه
آمل شوند و امیرزاده اعظم *مالك رقاب الامم المخصوص بمزید عنایه الرحمن وارث تخت
سلیمان²¹ امیرزاده اسکندر *طاب ثراه²² و امیر باتدبیر²³ امیر شاهملك²⁴ *عنت معدلته را²⁵

Z: (p. ۵, l. 1) 1- * | فرمان شد تا بران صوب متوجه گردند و N: (p. ۳, l. 13) 1- **
N: 4 | جانب ما وراء النهر: 3- * | امیرزاده: 2- * | و چون ایشان بصوب آذربایجان متوجه شدند
8 Z add. | بعزّ دولت قاهره. 7 Z add. | 6 NZ om. | 5 N om. | برسد: Z; باردوی همایون رسیده
12 Z: | 11- ** N om. | بالترتیب. 11 M (cop.) add. | یاغی شدن: 10- * Z om. | 9- * Z om. | همایون
17- * N: | 16- * NZ om. | و راسی. 15 NZ add. | و ضیق مداخل آن آجام. 14 NZ add. | فرمان برداری: 13 Z
19- * NZ om. | امیرزاده اعظم: Z; امیرزاده جوانبخت: 18- * N: | امیرزاده اعظم: Z; امیر اعظم
Z: | اعظم اعدل جوانبخت: 22 N: | بهادر: Z; بهادر خلد الله ملکه: 21- * N: | اعدل: 20- * Z:
24- * Z om. | بهادر. 23 NZ add. | اعظم

در منتصف^۱ شوال از حدود میانه بطرف ری روانه گردانید و امیر موسی رکمال^۲ را
 بطریقۀ ایلچیگری پیش امیرزاده^۳ سلیمان‌شاه بهادر^۴ و امیر مضراب بهادر^۵ فرستاد و در
 سابع عشر شوال اعلام^۶ نصرت‌شعار از پل میانه گذشته در بیستم بسطانیّه نزول
 فرمود و در ثانی عشرین از سلطانیّه کوچ کرده^۷ در خامس عشرین امیر و امیرزاده^۸ سعید
 شهید^۹ امیرانشاه کورکان^{۱۰} * طیب الله مرقدۀ^{۱۱} را^{۱۲} تربیت و عنایت پادشاهانه^{۱۳} فرموده
 مقرر بران جمله که در ممالك عراق عرب و دیاربکر که تعلق بفرزند ارجندش امیرزاده^{۱۴}
 ابا بکر بهادر داشت و در ممالك آذربایجان و توابع^{۱۵} که تعلق بفرزند دیگر امیرزاده^{۱۶}
 عمر بهادر داشت چنانچه^{۱۷} ذکر آن گذشت بهر موضع که خاطر خطیر میلان^{۱۸} نماید
 بنشینند * و بر مجموع حکم او را^{۱۹} نفاذ^{۲۰} باشد و^{۲۱} مبلغ چهارصد هزار^{۲۲} دینار کپکی نقد از
 خزانه و صد^{۲۳} سر اسب مغولی و تازی با ظرایف و نفایس دیگر^{۲۴} نعم فرمود * و از حوالی^{۲۵}
 ابهر^{۲۶} او را بدان طرف^{۲۷} باز گردانید و رایات همایون متوجّه ری گشت و در غرّه ذی
 القعدة از حدود قزوین گذشته صحاری^{۲۸} ری را مخیم اقبال ساخت^{۲۹}

* ذکر فتح قلعه فیروزکوه^{۳۰}

اسکندر^{۳۱} شیخی حصار فیروزکوه را که بحصانت و استورای مثل آن * حصنی در^{۳۲} روی
 زمین نشان نداده^{۳۳} اند بر قلّه کوه قلعه که سر برج آن در برج دوپیکر^{۳۴} می‌سود و شعاع
 بصر از حضيض^{۳۵} آن نمی‌گذشت و وهم تیزتک بذروه آن نمی‌رسید [بیت]

درو مردم ندیم ماه بودی * ز راز آسمان آگاه بودی

* [شعر]

باد گردد مانده گر یابد درو یکره راه * دیو گردد بسته گر یابد درو یکبار بار^{۳۶}

۱ N: | ۲ N om. | ۳ Z: امیر | ۴ Z om. | ۵ Z om. | ۶ Z: رایات | ۷ N: | ۸ N add. | ۹ N om.; Z: بهادر | ۱۰- * N: کساحه الله ثوب غفرانه | ۱۱ N add. | ۱۲ N: بسیار; Z om. | ۱۳ Z om. | ۱۴ Z: واران | ۱۵ Z om. | ۱۶ Z: چنانکه | ۱۷ N: حالا | ۱۸ Z add. و مضای | ۱۹ Z add. او | ۲۰ M: میل بدان | ۲۱ Sic MZ; N: | ۲۲ N: و چند | ۲۳- * N: | ۲۴ Z add. فیروزی | ۲۵- * Z om. | ۲۶ N: و | ۲۷- * N om. | ۲۸- * N om. | ۲۹- * N om. | ۳۰- * N om. | ۳۱- * N om. | ۳۲- * N om. | ۳۳- * N om. | ۳۴- * N om. | ۳۵- * N om. | ۳۶- * N om.

آنها سَدّ سکندر گمان برده پسر خود وجعی قرابتان سپرده بود¹ و سیصد مرد جلد² سپاهی³ از دیوصفتان مازندران بمحافظت آن باز داشته و در خیال ایشان چنان بود که اگر لشکرهای روی زمین * بقصد تسخیر آن⁴ جمع آیند مدّتی⁵ مدید آنها مسخّر نتوانند گردانید رایات همایون روز دوشنبه تاسع ذی القعدة اعلام نصرت گشاده و شمشیر ظفر کشیده بسان آتش خروشان و مانند بحر از باد دمان⁶ از مرکز زمین غبار باوج کیوان رسانید و رواق فیروزه از خاک فیروزکوه جزع فام گردانید و در حمله اوّل که⁷ بر ایشان تاخت شهر بند⁸ ایشان را با زمین یکسان ساخت و در⁹ يك روز ده منجنیق مرتّب گردانیدند و¹⁰ دست و دل اهل¹¹ قلعه از * سهم صلابت¹² لشکر جرّار از کار برفت¹³ سروران قلعه را روی امید و روز بخت سیاه گشته روشن گشت که در میدان غفلت عنان در دست مساهلت داده اند و از کم عقلی کاری بزرگ و خطری مهیبر ارتکاب کرده اگر از تیغ شاه جهان امان نجویند و زمام اختیار و عنان مصالح بدست شیطان دهند دواعی معذرت¹⁴ را بحال تلافی و امکان تدارک نماند بضرورت حال از اوج استبداد و اصرار بحضیض عجز و مسکنت آمده گناه را جز عفو شامل شاه دست گیر و پای مرد ندیدند پسر¹⁵ اسکندر و کلانتران قلعه سر بر خطّ بندگی و قدم در دایره¹⁶ فرمان برداری نهاده¹⁷ بیرون¹⁸ آمدند * حضرت صاحب قرانی چنانکه دأب و عادت پادشاهانه او بود از سر جرم و زلّات ایشان گذشته¹⁹ بنوازش و عاطفت مخصوص گردانیده²⁰ در سه شنبه عاشر ماه مذکور فتح قلعه فیروزکوه بفیروزی میسر گشت²¹ * چنین حصنی²² که با سَدّ سکندری دعوی برابری²³ می کرد خسرو فیروز جنگ بیک روز مسخّر گردانید²⁴

عساکر. Z add. | 7 گشته. Z add. | 6 مدّتی: N | 5 NZ om. | 4- * NZ om. | 3 N om. | 2 NZ om. | 1 N om. | منصوره. Z add. | 8 | شهر. Z add. | 9 | روی بتسخیر قلعه آورد در: Z | 10 | مردم: M | 11 | اطاعت و. Z add. | 16 | امیر. N add. | 15 | مفسدت: NZ | 14 | رفت: Z | 13 | صلابت: Z; سهم و صلابت. M om. | 21- * | گردانید: Z | 20 | بندگی حضرت ایشانرا: N- * | 19 | نهاد با تیغ و کفن: Z | 17 | بل تصلّف برتری. Z add. | 23 | حصن حصین: Z | 22

جماعت^۱ مازندرانیان را * با نفایس و ذخایری که داشتند^۲ از قلعه بیرون آوردند^۳
و کوتوالی قلعه بامیه زنگی تونی مقرر گردانید^۴

** ذکر توجّه حضرت صاحبقرانی بجانب چلاو ورستم دار^۵

چون از مهمّ قلعه فراغ کئی * حاصل آمد^۶ رایات نصرت شعار^۷ بفال همایون^۸ و اختر
میمون^۹ سایق عصمت بر ساقه قاید نصرت در مقدّمه راید یمن بر یمن حادثی یسر بر
یسار هادی ظفر در قلب طایر نجاح بر جناح عنان عزیمت بصوب^{۱۰} چلاو معطوف
گردانید و چون برق خاطف با طوایف بندگان متوجّه آن ثغور شد و طول و عرض مسافت
ما بین کوههای^{۱۱} سر بعیوق کشیده و درغالهایی^{۱۲} از تحت الثری نشان داده [بیت]

کسی ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر * کسی نرفته نشیبش مگر پیاپی گمان
در چند روز معدود طیّ کرد^{۱۳} [شعر]

چون سکندر دید این^{۱۴} حال تباه * روز روشن پیش چشمش شد سیاه
با * عساکر منصوره^{۱۵} مقام^{۱۶} مقاومت نداشت بضرورت عجز در دامن فرار زد
واز مهابت شمشیر^{۱۷} آبدار آتش پای گشت و بادکردار با فوجی بی عاقبت بساط خاک پیودن
گرفت کانهم حر مستنیره فرت من قسورة^{۱۷} روی بجهنم دره نهاد [بیت]

هر که نداند حق نان و نمک * همچو سکندر بجهنم دره ست

رایات نصرت شعار در روز جمعه^{۱۸} بیستم ذی القعدة بچلاو رسید * اسکندر و اتباع

حضرت صاحبقرانی چنانکه دأب و عادت ۱ N om.; Z: و جماعت ۲- * N om. | ۳ M add. ۴ N: پادشاهانه بود از سر جرایم وزلات ایشان در گذشته بنوازش و عاطفت مخصوص گردانید
فرمود در روز سه شنبه عاشر ماه مذکور فتح قلعه فیروزکوه بفیروزی میسر گشت M: گردانیده
۵ NZ: ۸ حضرت صاحبقران ۶- ** N om. | ۷ Z add. ۸- * Z: روی نمود ۹ Z om. | ۱۰ همایون NZ: ۱۱
عساکر منصوره بر ۱۳ Z add. | درهائی NZ: ۱۲ کوههای NZ: ۱۱ بر صوب Z: ۱۰ همایون NZ: ۹
K. LXXIV, 51; ۱۷ قوت N: ۱۶ آن لشکر Z: ۱۵- * آن M: ۱۴ بالای کوه چلاو فرود آمدند
۱۸ N om. | ۱۸ صفت و صورت حال او گشت از غایت بدبختی و کمال شقاوت Z add.

او چلاورا^۱ باز گذاشته بودند وگریخته^۲ ودر^۳ دوشنبه ثالث عشرین * عساكر منصوره
بی هراس^۴ وباس^۵ بادوار بر آب هراس که جیحون در جنب آن از جدول تقویم کتر
نماید بگذشت^۶ وبر^۷ بالای کوه جهنم دره بر آمدند ودر پنجشنبه سادس عشرین
جعی که در^۸ عقب اسکندر رفته بودند در میان بیشه بدیشان رسیدند اسکندر
گمان * برده بود^۹ که سختی کوه وبسیاری بیشه مانع رکضت عساكر منصوره خواهد
شد خود^{۱۰} نوایر صولت بندگان حضرت بغتة^{۱۱} مشتعل شد وشرر آن بجانب [او متطایر
گشت وعواصف سیاستی که بران مجبولند فجأة در هیجان آمد واعاصیر آن چشم اقبال
* اورا خیره وزلال^{۱۲} آمال اورا تیره گردانید^{۱۳} وجنگی عظیم واقع شد و^{۱۴} وفادار دران
روز داد^{۱۵} مردی ومردانگی داده^{۱۵} * در جنگ^{۱۶} نیزه بروی^{۱۷} او * رسیده بود^{۱۸} چنانچه
اسنان او از ضرب سنان * از دهان^{۱۹} بیرون افتاده^{۲۰} وبا وجود * آن بعد از^{۲۱} چنین
زخمی^{۲۲} جنگ بسیار کرده [بیت]

سرانرا بریدی همی سر زن * پر از خاک چنگ وپر از خون دهن
اتباع واشیاع اسکندرا^{۲۳} دران روز اکثری^{۲۴} بدار البوار فرستادند وبعضی زنده بدست
افتادند مگر اندك معدودی چند^{۲۵} [مصراع]

که با او دران بیشه پنهان شدند

ومرغ غرور وسودای فاسد که در بادخانه دماغ او آشیانه داشت صاحب واقعه وحیل
بینهم و بین ما یشتهون^{۲۶} شد واز صرصر قهر خسرو با ملاعین دیوصفت از پیش سلیمان
بگریخت واز ترس سپاه مارسطوت در دیده مور راه می جست واز هراس لشکر مور شمار
چون مار بر خود می پیچید [بیت]

باشد هلاك مورچه چون پر بر آورد * بدخواه کست مورچه پر بر آمده

۱ Z: | بگذشتند Z: | ۲- * N om. | ۳ Z: در روز | ۴- * N om. | ۵ NZ om. | ۶ Z: | ۷ N om. | ۸ NZ: | ۹- * Z: | ۱۰ Z om. | ۱۱ M om. (lac.) | ۱۲- * Z: | ۱۳ N: | ۱۴ NZ: | ۱۵ NZ add. | ۱۶- * N: | ۱۷ NZ: | ۱۸- * NZ: | ۱۹- * NZ om. | ۲۰ Z add. | ۲۱- * Z om. | ۲۲ Z add. | ۲۳ M: | ۲۴ M: | ۲۵ Z om. | ۲۶ K. XXXIV, 53 |

روز دیگر در حوالی قلعه نور که از قلاع رستم دارست عساکر منصوره برادرزاده اسکندر را با جمعی از قرابتان و نوکران گرفته پیش بندگی حضرت آوردند مرحمت فرموده از سر خون ایشان در گذشت و ایشان را بجان امان بخشید^۱ و بر صوب گیلان بطرف قلعه^۲ هرسی روانه شد و چند روز در جولکای کلاره دشت توقف نمود و درین مابین امیر غیاث الدین علی پسر سید کمال الدین را تربیت^۳ فرموده مملکت آمل و ساری^۴ بجهت عداوتی قدیم که میان *ایشان و اسکندر بود بوی داد *وتا حالا^۵ آن مملکت همچنان تعلق بدو دارد و در تاریخ حضرت سلطنت شعاری^۶ خلد الله تعالی ملکه و سلطانه ذکر او خواهد آمد^۷ عساکر منصوره *دران نواحی^۸ باطراف^۹ ایلغار کردند و گاو و گوسفند بسیار آنجا^{۱۰} گرفتند

۱ Z: داد | ۲ Z om. | ۳ N add. و عنایت | ۴ NZ om. | ۵ A. H. 820 | ۶ Historia Šāhruhi, Mağmū'a l | ۷-** N: (A. H. 814) ابنای سید قوام الدین و ابنای افراسیاب چلاوی هست (A. H. 814) بوی داد و سبب عداوت میان ایشان آنست که امیر قوام الدین مردی زاهد و گوشه نشین بود و انتمای نسب خود بامام حسن عسکری می کرد اهالی مازندران دران وقت بمجموع معتقد او گشتند حتی امیر افراسیاب چلاوی که حاکم مازندران بود و انتمای نسب خود بملوک عجم می کرد او نیز مرید شد و امیر قوام الدین را تبع بسیار و مرید بی شمار شدند تا غایتی که داعیه حکومت در باطن او پیدا شد فرصتی نگاه داشت و بوقتی که امیر افراسیاب بدیدن او آمد جمعی از مریدان و معتقدان خود را در کین نشانده بود امیر افراسیاب و تبع او را بقتل رسانیدند و این واقعه در شهر سنه احدى و خمسين و سبعمایه بود و باقی فرزندان و تبع امیر افراسیاب ازان مملکت جلا شدند و مدت های مدید بوطن خود نتواستند رفت و امیر قوام الدین را فرزندان بسیار در رسیدند از جمله امیر عبد الله و امیر کمال الدین بزرگتر فرزندان بودند و از يك مادر امیر عبد الله در قریه میان رود کشته شد و امیر کمال الدین حاکم مملکت ساریه گشت و امیر رضی الدین و امیر فخر الدین و امیر نصیر الدین و امیر ظهیر الدین و امیر زین العابدین این پنج برادر از يك مادر بودند امیر رضی الدین حاکم مملکت آمل و امیر فخر الدین حاکم رستم دار و دیگر برادران در آمل متوطن بودند فاما هر يك حکومت ناحیتی از مازندران داشتند و اولاد و احفاد ایشان بسیار گشتند چون حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه ممالك مازندران فتح فرمود مملکت آمل بامیر اسکندر پسر امیر افراسیاب داد و مملکت ساریه بامیر جشید قارن و اولاد و احفاد امیر قوام الدین را باجمعهم ازانجا و ازان ممالك کوچ کرد مگر معدودی چند که بطرف گیلان افتادند درین وقت رأی هایون آن اقتضا فرمود که از فرزندان امیر کمال الدین بن امیر قوام الدین امیر غیاث الدین علی را که ارشد و انجب اولاد بود بتربیت و عنایت مخصوص گردانیده و جمعی که بر عقب Z: *-7 | حکومت و ایالت آن ولایت بوی تفویض فرمود و از جولکای کلاره دشت 8- N om. | اسکندر رفته بودند او را یکه گردانیده بحیثیتی رسید که ازو نام و نشان نیافتند 9 Z om. | 10 N om. |

* ذکر مراجعت حضرت صاحب قرانی بجانب دار السلطنه سمرقند

حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه بعد ازین قضایا¹ عزیمت مراجعت * نمود² از حدود گیلانات³ بموضع لار فرود آمد⁴ در پای کوه دماوند که پادشاه ارغون دران موضع کوشکی ساخته است و حالاً * آن موضع⁵ بکوشک ارغون معروفست * در⁶ روز یکشنبه عشرين⁷ ذی الحجه سنه ست وثمانیاه⁸ عنان عزیمت بصوب دار السلطنه سمرقند⁹ که مرکز خیام دولت بود تصمیم یافت با امرا و خاصگیان بتعجیل روانه شد و در سه شنبه ثانی عشرين بفیروزکوه * نزول فرمود و روز¹⁰ پنجشنبه رابع عشرين بیسظام فرود آمد و در روز چهارشنبه غره محرم الحرام¹¹ سنه سبع وثمانیاه از نیشاپور کوچ کرده بعشق آباد سرای پرده زد و در روز جمعه ثالث محرم مزار متبرک¹² جام را بخیم اقبال ساخت و چون بحوالی هراة رسید * صاحب اعظم¹³ خواجه فخر الدین احمد طوسی¹⁴ را بجهت ضبط اموال و مفرد عمال خراسان تعیین فرمود و خواجه فخر الدین احمد¹⁵ * چون سیل منهمر و برق خاطف بجانب هراة شتافت و¹⁶ در مدت چهل روز مبلغ¹⁷ دویست تومان کپکی¹⁸ نقد کرده واصل خزانه * گردانید و¹⁹ در ربيع الاول سنه المذكور * بشرف بساط بوس²⁰ مشرف * گشت و²¹ خزاین بعرض رسانید محل قبول یافت و موجب زیادتى * اعتبار و تربیت گشت²² و چون بندگی حضرت صاحب قرانی * انار الله برهانه²³ بدار السلطنه سمرقند نزول فرمود و روی بضبط مهمات آنجایی آورد * و عمال و کارکنان را در

ذکر وقایع و حوادث سنه سبع وثمانیاه و مراجعت حضرت Z: بعد ازان بندگی حضرت N: * 1-

2 M | صاحب قرانی انار الله برهانه بجانب سمرقند چون حضرت صاحب قرانی از جلکاء کلاره دشت Z: نمود چون بموضع لار رسید N: * 3- | در یکشنبه عشرين ذی الحجه سنه ست وثمانیاه | بیستم N: 6- | Z om. 5- | NZ om. 4- | نمود بعد از چند کوچ (deletum im MS) بولایه لار رسیدند | NZ om. 10- | رسید و در روز: Z: * 9- | سینت عن الحدثان ما اعتقب الملوآن NZ add. 8- | M om. 7- | Z om. 15- | طاب ثراه N add. 14- | طاب ثراه N add. 13- | Z om. 12- | متبرک: N: 11- | کرد و خزانه را بطرف سمرقند روانه N: * 19- | Z om. 18- | از عمال و کارکنان و متغلبه NZ add. 17- | اعتنا و اعتبار شد N: * 22- | گشته Z: * 21- | بیساط بوس NZ: * 20- | گردانید و بر عقب در Z om. 23- |

عتاب و خطاب کشید و خواجه^۱ جلال الدین محمود داود^۲ را که نایب^۳ دیوان سلطنت^۴ بود و دران مدّت که رایات جهانگشایی^۵ بفتح ممالک روم و شام و غزو گرج و افرنج مشغول بود * مدّت چند^۶ سال^۷ حاکم مطلق دیوان دار السلطنه سمرقند بود^۸ و حکم^۹ او بر مجموع ممالک روان * و بکوتاه دستی و راست قلمی و امانت و دیانت معروف و موصوف^{۱۰} فاما چون تقدیر باری و قضای آسمانی رفته بود مسجد جامعی که ذکر آن گذشته است در دار السلطنه سمرقند عمارت فرموده بودند و ایوان در آمدن هر چند با قمه افلاک^{۱۱} برابری می کرد فاما در جنب مقصوره قصیر می نمود او را^{۱۲} بدین تقصیر معاتب^{۱۳} * فرمود

مسجد جامعی که مولانا نظام الدین شای علیه الرحه ذکر فرموده است بعد : N* - 1
از مراجعت از سفر هندوستان که در چهارم رمضان سنه احدى و ثمانمائه در بلده سمرقند بنا فرمودند حضرت صاحب قرانی در تأکید بنیان و تشیید ارکان حدّ جدّ و جهد بجای آورد و قایده آن چون نهاد کوه و اساس دولت رسوخ پذیرفت و بسان سدّ اسکندر و بنای هرمان بسنگ خاره استحکام یافت و عراب آن از آهن فولاد باشکال غریب و نقوش بدیع و لطایف کتابت و دقایق صنعت چنانک ناظر دیده در طول و عرض اقالیم سبعة مثل و نظیر آن ندیده ترتیب کرد و چهار منار چون چهار ارکان بر چهار جهت آن در رفعت پیاپی که [بیت]

بتوان ازو مشاهده کردن بچشم سرّ * کیفیت کواکب و اشکال آسمان
و طاق سپهر آسای و ایوان فرقدسای آن که با قمه افلاک لاف برابری بل دعوی برتری می کند و از غایت زهت رشک بهشت برین و از کمال صنعت رشک نگارخانه حین است و قریب چهارصد استون سنگ رخام از مواضع بعید بر پشت ژنده پیلان بلطایف حیل و جرّ ائقال بدانجا نقل کردند و محن و سقف آن که رشک خلد برین و سقف مرفوع است باعماد رصین و اضلاع مکین از جوانب وارجا با فنون آرایش و انواع تکلف و نمایش از احجار یشم بکمال صنعت چنان با یکدیگر ترتیب دادند که تا انقراض عالم از تعاقب شهور و اعوام^{۱۴} نقوش آن از اختلال و بنای آن از اندراس مصون و محروس است چه استحکام اساس آن بنیان نه بدان مثبت و رزانت نهاده اند که بصدمة زلازل اختلال پذیرد و آسیب منجنيق نوازل رخنه در بنیاد آن مرصوص تواند انداخت [بیت]

هزار سال ز باران برو زیان نرسد * و گر بجای سرشک آید از هوا باران
بلکه بحکم متانت قاعده و رزانت اساس هر گز در عقده کسوف و حضیض^{۱۵} خسوف دهر نیفتد [بیت]
نهادستند بر سقفش تو گویی تخته مرمر * کشیدستند در صحنش تو گویی فرش از مینا

و در اصلش که برابر مقصوره است ادْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ (K. XV, 46) بر شرفه آن نقش کرده
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا (K. III, 91) بر آستانه آن مسطور از روی یکپاره بلطایف صنعت و دقایق
حکمت ریخته در زمین رشک خلد برین مشاهده افتاد و نمودار اِرم ذات العِمَارِ الَّتِي لَمْ يَخْلَقْ

و گیرانید و بعد از چند روز بیاسا¹⁰ رسانید * * و صاحب اعظم¹¹ خواجه شرف الدین¹² علی سمنانی را¹³ که * شاخی بود از دوحه وزارت و بسبب¹⁴ وشاة و تمامی اصحاب اغراض چند گاه بود که مقید بود هر چند ایقاقان برو بحث کردند در مدت چند سال که حاکم مطلق خراسان و عراق عجم و قومس و مازندران¹⁵ بود يك دینار برو روشن نتوانستند کرد تربیت فرمود * و باز منصب صاحب دیوانی ارزانی داشت و خواجه شرف الدین علی و خواجه فخر الدین احمد را در دیوان سمرقند مقرر فرمود¹⁶

مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ (K. LXXXIX, 6, 7) معاینه گشت اساتذه بصره و بغداد مقصوره و صفها و رجبها را بحصیرهای معقلی متلی ساخته و عمله فارس بر اندازه هر موضعی طبق النعل بالنعل قالیهای ابریشمین مبسوط گردانیده و معلمان حلبی قنادیل مذهب در فضای قباب آن چون مشاعل گردون درین طاس نگون افروخته [شعر]

تَبَارَكَ ذُو الْعَرْشِ مَاذَا تَرَى * مِنْ الْحَسَنِ فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ

درین تاریخ این عمارت عالی بنام والقباب هایون مزین و موشح گشته و بمیامن رأی شهنشاهی چنین بقعه متبرک که بر صفحات روزگار سمت تخلید و تأیید خواهد یافت نزهت جای صفا و مهبط اجابت دعا گشته بیرون آلات و ادوات که از ممالك و ولایات آورده بودند و اهالی سمرقند و توابع را دران مدت کار بسیار فراهموده مبلغ یکهزار و پانصد تومان رایج کپی که نه هزار تومان عراقی باشد از خزانه بصرف عمارت مسجد خرج گشته بود مقصود آنک درین ایام حضرت صاحب قرانی احتیاط عمارت می فرمود ایوان در آمدن مسجد اگرچند با طاق سپهر دعوی موازات می کرد فاما در جنب مسجد جامع که ذکر آن گذشت (sic) ایوان در Z: مقصوره قصیر می نمود صاحب اعظم خواجه آمدن در غیبت حضرت صاحب قرانی بر آورده بود اگرچند با قمه افلاک برابری میکرد فاما در ایوان: N: سلطنت: M: Sic Z: * 3 | طاب ثراها | N add. 2 | جنب مقصوره قصیر می نمود خواجه اورا در مجموع: N: 8- ** | M om. | گشته: N: 7 | N om. 6- * | پنج: Z: 5 | جهانگشای: NZ: 4 | Z: 9- * | Z om. 8- * | ممالك نفاذی هر چه تمامتر و بیش از حد عظیم القدر میزیست السمنانی: N: 13 | الحق والدوله والدین: N: 12 | سعید شهید: N: 11 | بدرجه شهادت: N: 10 | فرموده سروی بود در چمن صدارت و شاخی از دوحه وزارت عالی هم صاحب کرم: N: 14- * | طیب الله مرقدہ جامع میان آداب سیف و قلم برداری نیک نامی و شہامت مریدی و بلباس کاردانی و کفایت مکتسی عقلی وافر و فضلی متکثر و مهارتی در شیوه استیفا در اعلی مدارج کمال و در فن فصاحت و بلاغت عذیم و بتعظیم قدر و تفعیم ذکر او مثال داده مهمات: N: 16- * | و زابلستان. N add. 15 | المثال بسبب دیوانی برای صایب و رویت ثاقب او باز گذاشته قول و قلم او در خفض و رفع و نصب و عزل عمال و دران ایام اردوی هایون بمرغزار کان گل فرود آمد و طویلهای: Z: 16- * | مطلق گردانید | متعاقب شد

* ذکر جشن وطوی مبارک که در سمرقند اتفاق افتاد

چون اردوی اعلیٰ واغروق بزرگ متعاقب رایات نصرت شعار بدار السلطنه^۱ سمرقند رسید حضرت صاحبقرانی خواست که^۲ بشکرانه آنکه از چنان یورش بزرگ بسلامت وسعادت^۳ با فرزندان وامرا بدار السلطنه نزول فرمود^۴ طویی بزرگ ترتیب نموده امرای سپاه وبهادران^۵ درگاه عالمپناه را^۶ بسیورغامیشی واغیرلامیشی سرافراز گردانیده بحسب جاه وراه هر یک سیورغال وچلدو ارزانی فرماید ودیگر شاهزادگان که رسیده بودند هر یک را^۷ بهم سری مناسب هم از نسل بزرگ نامزد فرماید^۸ فرمان فرمود تا در^۹ اولنک دلپذیر^{۱۰} کانگل تا دامن شاودار^{۱۱} که تخمیناً ده فرسنگ زمین^{۱۲} باشد اردوهای مبارک صاحبقرانی^{۱۳} وقیتولهای جمهور شاهزادگان وآقایان واغلانان^{۱۴} وامرا ومعتبران^{۱۵} وسایر عساکر جهانستان از ترک وتازیك هر کس بمحل^{۱۶} وباودال خود فرود آمدند^{۱۷} ودر موضع اردوی بزرگ بارگاه عالی چهلستون بزدند ودیگر سایه بانها بر اطراف آن مقدار نیم فرسنگ زمین را بیارگاه وکندلان وسایه بانها از قوت اشعه آفتاب ممنوع گردانیدند خهای خسروانی وجامهای کیخسروی فرو

ذکر طویهاء که بعد از رسیدن بدار السلطنه فرمود حضرت امیر صاحبقران در: Z 1-2-
محرم سنه سبع وثمانیه بدار السلطنه سمرقند نزول فرمود وخوانین وآقایان واغروق بزرگ بعد ازان بتربیت: Z 4- | واعیان: Z 3 | بمقر عز خود فرود آمد: Z 2- | متعاقب رایات همایون رسیدند ونواخت ومرحمت واحسان مخصوص گردانیده هر یک را بحسب جاه وراه برأفت وعاطفت ملحوظ ومحظوظ گردانید ودغدغه یورش ولایت خطای در خاطر خطیرش جایگیر گشته بود خواست که فرزندان نامدار وشهزادگان کامگار که هر یک سلوت دل وراحت روح وقره عین وقوت ساعد وفراغ خاطر وفتوح روزگار ومفتاح آمال بودند ایشانرا هم از احفاد خود کفوئی گزیده نامزد فرماید ازان جمله شاه وشاهزاده اعظم اعدل جوانخت پیرتدیر زبینه تاج وسریر مغیث الحق والدنیا والدین الغبیک کورکان وبرادرش مظفر الدنیا والدین ابرهیم سلطان بهادر خلد الله تعالی ملکهما وامیر وامیرزاده اعظم جهانگیر بن محمد سلطان بهادر عمت معدلته وطاب ثراه (sic) وفرزندان امیرزاده عمر شیخ امیرزاده^۱ بایقرا وامیرزاده سیدی احمد وامیرزاده ایجل بن امیرزاده امیرانشاه بهادر Z add. 5 | طاب تراهم هر یک را هم از اولاد واحفاد خود بیک موسوم گردانیده طوی خوراند وکلین: Z 11 | پادشاهی: Z 10 | Z om. 9 | موازی: Z add. 8 | وبلغوزایفاج: Z add. 7 | Z om. 6 | جلکاء | بمورچل: Z 13 Sic Z; M | وسرداران: Z 12 | اوغول

چیده بانواع مسکرات ومشروبات مملو میلامیل مالامال گردانیده وخیام سلاطین اقلیم
 سبعة بر گرد اردو جهت ساوری زده^۱ واز قفای آن^۲ امرای تومانات وسرداران سپاه
 نزدیک ودور وجاعت چوچینان^۳ وارباب موجّه وچرکه * فرود آمده وبمحلّ هر يك^۴
 شامیانها زده^۵ واز قفای آن^۶ سایر لشکریهای هزارجات وقوشونات^۷ وصدجات * ودهجات
 همچنین^۸ بترتیب * هر يك در قفای چرکه خود^۹ جوق جوق * معین گشته وامرای
 تواچی وایوداچی ویاساول بر جنبیتهای خاصّ سوار گشته از سر * ترقو ونزلی^{۱۰} یاسال
 ویاساق می نمودند واصل هر مملکت و^{۱۱}صنّاع ومحرّفه هر اقلیم * از اطراف واکناف
 عالم بتفرّق السنه واختلاف لباس برسم^{۱۲} وطریقه مملکت خود فوج فوج آیینهای^{۱۳}
 گوناگون * وآرایشهای مقبول موزون بطریق وضع خویش از مکلّلات ومرصّعات ونفایس
 وعرایس واقشه وامتنعه هر دیار تزیین وترتیب نمودند و^{۱۴}مطربان خوش الحان ومغنیان
 شیرین زبان بطریقه فرس وترتیب عجم وقایده عرب ویوسون ترك وایالفوی مغول ورسم
 خطای وسیاق الطای بساز نواختن وغنا ساختن ونقش پرداختن مشغول * شده چون
 اسباب طوی مرتّب شد واسباب عیش مهیا گردید سریر سلطنت ومسند حشمت وعظمت

و(قریب يك فرسنگ دور corr. delevit) ساوری کریاس خاصّه (بغایت?) دور. Z: corr. 1-
 add. inter l. بود (بلکه زیادت corr. delevit) خرگاههای هشتادسری وصدسری با تختهای زر ونقره
 وبخوشهای لعل ومروارید مرصّع ومزین کرده وخیمها وسایه بانهای ابریشمین بر کشیده وکندلانها زده
 | میهمانان وایلچیان Z: 3 | ایشان Z: 2 | شاهزادگان وآقایان وامراء دولت سراپردهای سقرلاط باز کشیده
 9- * | وقوشونات Z: 8- * | 7 Z om. | ایشان Z: 6 | بر افراختند Z: 5 | خیمها وخرگاهها و Z: 4- *
 | تعبیههای Z: 13 | بموجب رسم Z: 12- * | فرود آمده Z: 11- * | تیرقودلی M₁ M₂: 10 Conj. | Z om.
 بسته وچهارطاقها زده ومجموع را بدییای روم وزربفت چین بیاراسته مکلّلات مرصّعات Z: 14- *
 ونفایس اقشه وغرایب اسلحه هر دیار آویخته وانواع لعبها وشعبذها بکار برده چون این اسباب
 واستعداد آن مهیا گردانید کندلان بزرگ سپهریکر گردونمنظر وشادروان گیهان(کهایان MS) محلّ
 کیوانمقرّ بفروش واوانی خسروانی تزیین وترتیب یافت سریر سلطنت ومسند حشمت خاصّه
 حضرت صاحبقرانی را بر صدر بار گشادند ومحلّ مجلس هر کس را از آغایان وکلین اوغول وشهزادگان
 وسلاطین وچوچینان عزیز الوجوه عظیم الشان را نیز بر حسب راه ومرتبّه هر يك تعیین نموده بساط
 عیش بگسترانیدند ومجلس انس وخرمی بسان بهشت برین آرایش وجمال یافت وبخار عنبر وبخور
 ا عبیر با نسیم صبا بیامیخت جهان غالیهسای وزمین نافهگشای گشته

خاصّة شریفه را بر صدر بار گستردند و محلّ مجلس هر کس را از خواتین و کیلین اوغول و سلاطین و شهزادگان و چوچینان عزیز الوجود عظیم الشانرا نیز بحسب مرتبه هر يك مواضع تعیین نموده فراش شاهی و دواج شهنشاهی صفّ در صفّ فرو چیدند حضرت صاحبقرانی همگنانرا در مقررّ عزّ و مکنّ شرف بر مسند سعادت متمکن بنشست و از سمت خصم سوزی بصفت بزم افروزی در آمد و کسوت جلالی بحلیت جمالی مبدّل ساخت [قطعه]

آنجا که تیغ قهرش چون شمع شد سرافشان * یک گام جا نه بینی کانجا سری نباشد
و آنجا که چشم لطفش یک ره نظر گمارد * در باغ دهر شاخی بی عبهری نباشد

فرمان فرمود تا [هر] کس بچرکه خود بنشیند سوچیان بکاسه داری مشغول شدند و امرای دولت و مقررّان حضرت و متعیّنان ملک و ملت^[۳] بچرغامیشی و ترغو اقدام نموده^۱ و آیاقچیان از سر قوّت شیرخانه بزرگ زمین و زمانرا مست مدام گردانیده * بعد ازان که قوش و قاروی^۲ توره و چرکه داشته^۳ فرمان عالی بنفاد پیوست تا پیشکش * و انعامات بجهت ایلچیان اقصای ممالک از خطای و الطای و اقصای مغرب و دیار مصر و روم و فرنگ دهند هر يك را^۴ بچرکه خویش پیش آورده * سخنان اخلاص و عرض خدمتگاری و شرح یکجتهی خواقین و اکاسره و قیاصره چهار حدّ هفت اقلیم ربع مسکون را مشروح باز نمودند و تفصیل تعداد کیت مال و خراج هر کشوری که آمده بودند^۵ بعرض رسانیدند فرستادگان ایشانرا * بتربیت و نوازش^۷ مشرف گردانید * چون سیل اجمال کیفیت حال عالم و عالمیانرا معلوم فرمود خواست که ایشانرا بعتاد قارو^۸ سرافراز گرداند جمیع خاصّ و عام^۹ بزانو در آمده مترصد یرلیغ و فرمان گردیدند حضرت صاحبقرانی فرمود که چون^{۱۰}

گشتند آواز رود و سرود بچرخ چنبری رسانیدند گفتی بوستانیست بر از گل و بلبل Z: * 1-
[و (MS om.)] سنبل و یاسمین یا آسمانی پر از مه و مشتری و زهره و پروین بعد ازانکه قوش و قارو (sic) و خدمتی که از اطراف Z: * 4- | Z om. * 3- | و قراوی M: Emend. * 2- | توره و چرکه (sic corr.) داشتند آورده بودند ایلچیان ختای و الاتای و کلمچیان مصر و اقصای مغرب و حدود روم و دیار فرنگ و ناحیه قراود M₁: ? emend. * 8- | بدولت بساط بوس Z: * 7- | بود Z: * 6- | Z om. * 5- | هندرا هر يك | تا غایت در مراسم جهانگیری سعهاء بلیغ رفت و Z: * 10- | عوام و خواصّ Z: * 9- | قراوو M₂:

ذکر قیشلامیشی فرمودن حضرت صاحب قرانی در [اقسولات

در^۱ جمادی الاولی سنه سبع وثمانیه^۲ از دار السلطنه سمرقند بر عزیمت قیشلامیشی
بوقتی که مقدمه سپاه [د]ی تیغ از نیام کشیدن گرفت وطلیعه لشکر سرما دست بخنجر
افراختن برد [بیت]

ببازار دهقان در آمد شکست * نگر[ان] گلبن در باغ بست

طلایه شتا اعلام سرما بر افراخت و سپاه زمستان بنهب و تاراج زر خزان بشتافت [بیت]

تهی ماند باغ از رخ دلکشان * نه آواز بلبل نه از گل نشان

با لشکریایی که اوهام بنی آدم از تصوّر يك فوج از افواج بی نهایت و امواج بی غایت
آن عاجز آمدی و اقلام اقلیم اهل^۳ عالم که ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام^۴
بکنایت کتابت مثل آن کتاب وفا نمودی با عدت و اهبتی تمام که در نگارخانه^۵ خیال
مثل آن مصوّر نگردد و شهسوار وهم دواسپه غبار خیل آن نشکافد و شاهین فکر در
هوای ادراک کیت آن از پرواز باز ماند و صورت گر بیان بواسطه نقش بندی خط
چهره وصف آن نگشاید بکردار کوه آهن صف کشیده از کوه تا کوه [بیت]

در آمد ز جای آن سپاه گران * تو گفستی که شد کوه ویشه^۶ روان

و ارکان زمین از بار سلاح مواکب در تزلزل آمد و سقف آسمان از زخم نعل مراکب
در جنبش با قسولات نزول فرمود [بیت]

زمین چند فرسنگ لشکر گرفت * ز لشکر جهان دست بر سر گرفت

و^۸ اطناب سراپرده شاهی سر بعیوق افراخت و از خیام گوناگون دران نواحی صد گردون
پدید آمد [بیت]

۱ M: | حضرت صاحب قرانی | ۲ Z add. | وریات همایون در اواخر (p. ۱۶, l. 1) N: ** ۱-

| ۳ M om. | ۴ K. XXXI, 26 | ۵ M: کارخانه | ۶ N: وپشته | ۷ M om. | ۸ M om. | مردم

از خیمه و خرگاه تو گویی که سپهریست * پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان¹

* ذکر عزیمت توجّه² بجانب خطای³

** پس از چند روز بعد از تدبّر و تشاور عزیمت حرکت بجانب خطای مصمّم گردانید * در قلب زمستان⁴ بموسمی که کوه و پشته معجز سفید بر تارک سیاه * افکنده بود⁵ و صحرا از کسوت زنگاری لباس سیاهی بدل گرفته⁶ زرگر تقدیر رود سیحون را مانند سبیکه سیم گردانیده بود و پوستین پیرای شتا بر اندازۀ طول و عرض اقالیم لباس قاقمی بریده و سطح اعلاّی نهر مقدار يك نیزه چون اجزای سنگ⁷ یشم⁸ گشته⁹ و صحن صحرا و روی دریا از بساطت برف مسطح مستوی گشته¹⁰ [شعر]

هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف * گویی¹¹ که لقمه ایست زمین در دهان برف مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است * اجرام کوههاست نهان در میان برف

دران وقت مقرّبان حضرت خود را طلب فرموده در باب یورش و احوال اطراف از هر Z add. 1 جهت مصلحت دید هر يك باز طلبید هر چند حضرت قرانی را عزیمتی در خاطر مخمّر بودی و با خود مقرر کردی اما در ضمیر منیر مستور داشتی امرا و ارکان دولت و اصحاب فطنت را طلب فرمودی و بکرات و مرّات دران امر طریق استشارت بجای آوردی و مضمون لا صواب مع ترك المشورة بر خاطر گذرانیدی و فایده من استشار اولی الالباب نزل فی ابواب الصواب را عمده حصول مراد شناختی و نصّ و شاورهم فی الامر (K. III, 153) نصیب العین داشت [شعر]

شاور صديقك في الخفي المشكل * واقبل نصيحة ناصح متفضل

ولا فداؤجبتی (اوحی: MS ?) بذاك بنیة * فی قولیه شاورهم وتوکل

۱ | حضرة صاحب قرانی: Z 2 | بعد از تدبّر و تشاور عزیمت حرکت بجانب خطای مصمّم گردانید چون این عزیمت در خاطر همایون: Z 4-3-2 | و مرض و وفات آن حضرة Z add. 3 قرار گرفت از کیفیت سبل آن مواضع استخبار نمود و منزل بمنزل بطرق مختلف [از] چگونگی آب و هوا و هیمة و علف و سهل و جبل و براری و فیائی آن استکشاف نمود صلاح چنان دید [که (MS om.) در اوایل حوت از موضع اترار حرکت فرموده یکماهه علوفه اسپان بر پشت چهارپایان بار کنند * تا اول (باول: MS ?) نوروز را که در صحرا علف پیدا شود راه بسیار قطع کرده | افکند و دشت: NZ 5-4-3 | باشند بدین سبب در میان زمستان متوجّه اترار گشت | گفتی: Z 11 | آمده: N 10 | شده: Z 9 | و مرمر: NZ add. 8 | گرفت: NZ 6

[شعر]

سحاب از دهان گشته کافوریز * بر آورده برف از جهان رستخیز
تو گفستی ز برف اندران کوه ودشت * فلک ده شدست وزمین گشته هشت

ودران ایام خنکی هوا بغایتی رسید که بیشتر^۱ اکابرا بعضی اعضا^۲ سرما در یافت
وبسیاری از عجزه و خدام هلاک گشتند^۳ چنانچه از اوّل^۴ قوس تا آخر^۵ حوت در مجموع
گذرهای جیحون و سیحون لشکرها و کاروانی و عرابه و فیلان^۶ و غیرهم بر روی یخ گذشتند^۷
سرمایی که زبان در دهان^۸ بفسراند و جنین را در شکم^۹ ضرر رساند معاینه دیده شد
در دوازدهم^{۱۰} رجب المرجب^{۱۱} سنه سبع و ثمانمائه * بیلده اترار فرود آمد^{۱۲} جمعی از
آقایان و فرزندان و ارکان دولت که بطریقه مشایعت ملازم بودند خواست که^{۱۳} اجازت
فرماید و ایشانرا * بخوشدلی و عیش و کامرانی^{۱۴} باز گرداند رغبت شراب فرمود و مدت
چند^{۱۵} شبانروز از بس قدح مالا مال و جام لبالب از دست ساقیان نوش لب گرفتن
و باده گلگون و شراب ریحانی بر روی شاهدان پریوش نوشیدن صبح امانی سر از جیب
مراد بر آورده بود و آفتاب عیش^{۱۶} از مشرق^{۱۷} خرمی * طالع شده^{۱۸} وهر^{۱۹} دم لشکر شراب
که مایه شادی و سرمایه خوشدلی بود بر عرصه دماغ می تاخت * و بازار غم و بازار^{۲۰}
فکرت می شکست و ریاض خرمی و نهال عیش را تازگی می داد^{۲۱} درین مابین^{۲۲} رغبت بعرق
فرمود حاضر گردانیدند جوهری که عین آتش بود در صورت آب و از غایت لطافت

NZ: ۷ | گذشته: M ۶ | NZ om. ۵ | اواخر: Z ۴ | اوایل: Z ۳ | شدند: N ۲ | اکثر: Z ۱

سرای پرده میمون در بلده اترار: Z ۱۱- * | NZ om. ۱۰ | شهر الله: Z add. ۹ | رحم: N ۸ | دهن
NZ ۱۵ | سه: M ۱۴ | بعیش و کامرانی و طرب و خوشدلی: Z ۱۳- * | ایشانرا: M add. ۱۲ | باز کشیدند
[شعر] نموده: NZ ۱۶- * | روی: add.

فِي عُصْبَةٍ مِنْ قَبِيلِ [لَتَرْكِ مَا تَرْكُوا * لِلْبَرِّ لَمَعًا وَلَا لِلرَّعْدِ تَصْوِيتًا]

قَوْمٌ (قَوْمًا: Z) إِذَا قُوبِلُوا كَانُوا مَلَائِكَةً * حُسْنًا وَإِنْ قُوتِلُوا كَانُوا عَفَّارِينَ

شیرند که رزم و که بزم هم ماه * دیوند که جنگ و که صلح هم حور [بیت]

اثنًا: N ۱۹ | و: Z add. ۱۸ | و بازار غم و بازارچه: Z | و بازار غم و بازارنامه: N ۱۷- *

چون هوا مدرك بصر نمی شد واز کمال رقت با خاک کشیف نمی آمیخت و ساقی چون
 نرگس ساغر زرین بر دست سیمین نهاده بود و اقداح مالا مال چون قمر در منازل
 خویش روان کرده و بندگی^۱ حضرت صاحب قرانی دو شبانروز دیگر بدین عرق مشغول
 شد^۲ که قطعاً التفات بهیچ^۳ غذایی نفرمود روز دیگر مزاج مبارك اندك^۴ تغییری
 پیدا کرد [مصرع]

گفتند * ورا مگر^۵ خمارست

بجهت تداوی بحکم [شعر]

وَكَاسٌ شَرِبْتُ عَلَى لَذَّةٍ * وَآخِرَى تَدَاوَيْتُ مِنْهَا بِهَا

يك^۶ دو جرعه دیگر نوش کرد و بسبب خنکی ظاهر آن^۷ تسکین حرارتی تصور کردند^۸
 و چون در معده گرم شد حرارت * زیادت گشت^۹ [نظم]

نظر کردم ز روی تجربه هست * خوشیهای جهان چون خارش دست
 که اوّل دست را خارش خوش افتد * بآخر دست در دست آتش افتد
 همدون جام دنیا خوشگوارست * باوّل مستی و آخر خمارست

* و تتمه آن مقدمه نامرادی گشت و سپهر بی مهر از پس نوش نیش کین پیش آورد
 و دهر بی وفا سرور بشیون و سور بچشم بدل گردانید [بیت]

چنین بود تا بود گردان سپهر * که با نوش زهرست و با کینه مهر^{۱۰}

* ذکر وفات حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه

و چون هر بدایتی را نهایتی مقدرست و هر آفتابی را زوالی مؤجل مزاج مبارك^{۱۱} از
 جاده استقامت وحد اعتدال عدول نمود و عرض همایون از زیور صحت و حلیت خفت
 خالی و عاطل گشت و صبح نورافزای روح و راحت بشام ظلمت زای رنج و ملالت بدل

۱ کرد Z: ۲ M om. | ۳ مگر ورا M: * ۴ NZ om. | ۵ هیچ Z: ۶ بود NZ: ۷ و Z: ۸

۹ NZ om. * ۱۰ زیاده گردانید Z: ۱۱

شد^۱ حضرت صاحب قرانی * انار الله برهانه فرمودند^۲ که در مدّت العمر طبعاً هرگز
 مرا میل بمسکرات نبود و این صورت که بی اختیار واقع شد^۳ * سبب مرض گشت
 اگرچه^۴ جرایم بسیار در وجود آمده^۵ عرصه^۶ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ^۷ وسیع است
 بشارت^۸ وهو الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ^۹ بِسْمِ اللَّهِ تَحْقِيقِ شنوده توفیق هدایت توبوا
 اِلَى اللَّهِ^{۱۰} یافته فرمان کرد^{۱۱} تا مجموع آلات وادوات * ملاهی و^{۱۲} مناهی را بشکستند و از
 سر^{۱۳} اخلاص توبه نصوح فرموده^{۱۴} مستعدّ ضیافت خانه^{۱۵} وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ^{۱۶}
 شد * * وگوش هوش بفرمان یا ايتها النفس المطمئنة ارجعي اِلَى رَبِّكَ^{۱۷} داشته امرا
 وارکان دولت و مقربان حضرت چنانکه رسم باشد هر يك دعای می گفتند در خلال این^{۱۸}
 احوال بندگی حضرت صاحب قرانی^{۱۹} اوّل يك انگشت و^{۲۰} بعد ازان دو انگشت بر آورد
 و بچشم اشارتی فرمود پس استفسار می نمود^{۲۱} که غرض من^{۲۲} ازین چه بود بعضی از امرا
 متصدّی جواب گشتند^{۲۳} که بندگی حضرت می فرمایند^{۲۴} که يك علاج یا دو علاج دیگر
 مانده گفت^{۲۵} نه آن می خواهم و مضمون این ابیات بزبان حال تقریر افتاد [شعر]

جهلاندار گفتا ازین در گذر * که آمد مرا زندگانی بسر
 بفرمان من نیست گردان سپهر * نه من داده ام گردش ماه و مهر
 کفی خاکم^{۲۶} وقطره^{۲۷} آب سست * ز نرماده آفریده نخست
 ز پروردگیهای پروردگار * بآنجا رسانیدم انجام کار^{۲۸}

مودّی بمرضی قوی گشت و مزاج مبارک از جاده استقامت وحدّ Z: بعد ازان بندگی: N* 1-
 اگرچند N: 4 | گشت Z: 5 | فرمود Z: 2- | اعتدال عدول نمود و اطبّا از ازاله مرض عاجز گشتند
 مودّی بدین ملالت شد و چون تقدیر چنین بود چه کردی که نشدی و یقین میدانم که سبب Z: 5-
 K. XXXIX, 54 | حکومت و ملک داری از من جرایم بیش از حدّ در وجود آمده است فامّا
 M om. 12- | فرمود NZ: 10 | K. LXVI, 8 | 9 | K. XLII, 24 | 8 | اشارت M: 7
 ملتفت Z: 17 | آن Z: 16 | K. LXXXIX, 27, 28 | 15 | K. X, 26 | 14 | فرمود و Z: 13 | صدق و
 می فرماید Z: 22 | گشته عرضه داشتند Z: 21 | می نماید Z: 19 | Z om. 18 | ایشان شده
 | باینجا رسیدم سرانجام کار Z: 25- | آیم Z: 24 | حضرت صاحب قرانی فرمود که Z: 23

که چندانکه^۱ شاید شدن پیش و پس * مرا بود بر جلگی دسترس
 گر ایوان من سر بکیوان کشید * همان روز مرگم ببايد چشید
 دران وقت کردم جهان خسروی * که هم دل قوی بود و هم تن قوی
 چو آمد کنون ناتوانی پدید * بدیگر سرا رخت باید کشید

بی اکراه در مقام رضا و تسلیم فرمود که من در میان شما يك روز یا دو روز دیگر
 بیش نه ام واستشهاد^۲ این معنی اطّبارا طلب^۳ فرمود و^۴ امرای قضیه^۵ مقدّم^۶ تقریر کردند
 * بندگی حضرت^۷ فرمود که راست گوید و خوش آمد مگویند که راستی مرا خوش می آید
 اطّبا گفتند^۸ بعنایت الهی امیدواریم که [سالهای بسیار سایه آفریدگار بر سر ممالك
 ربع مسکون^۹ پاینده باشد^{۱۰} فاما از روی^{۱۱} قاعده طبّی چنان است که بندگی حضرت
 می فرماید درین حالت بعضی از ملازمان^{۱۲} قهر کردند که چرا چنین گفتند و بندگی حضرت
 بر ایشان محمّدت گفت^{۱۳} * فی الجمله دست تصرف طبیب از دامن معالجت کوتاه ماند^{۱۴}

[شعر]
 طبیبان لشکر بزرگان شهر * نشستند بر گرد سالار دهر
 مداوای بیماری انگیختند * ز هر گونه شربت بر آمیختند
 ز قاروره و نبض جستند راز * نیامد بکف عمر گم گشته باز
 طبیب ارچه داند مداوا نمود * چو مدّت نماند مداوا چه سود

چندان^{۱۵} استعداد و کثرت لشکر و آبهت و سطوت سلطنت در پیش راید موت رادع
 و دافع نتوانست گشت [شعر]

چه فایده ز زره با گشاد دست قضا * چه منفعت ز سپر با نفاذ تیر قدر
 اگر ز آهن و پولاد سفته حصن کنی * چو حالت آید دست اجل بکوبد در
 نوبت سلطنت بخاتم پیوست و بر قضیه^{۱۶} عادت روزگار جفاکار که يعطی فيرجع في

اطّبارا: Z: 6* | مقدّم: Z: 5 | حاضر: Z: 3 | وباستشهاد: Z: 2 | چندانچه: Z: 1
 اسباب و علامات نظر بر: Z add: 10 | بماناد: Z: 9 | باقی و: Z add: 8 | عرضه داشتند: Z: 7 | فرمود
 و چندان: N: 14 | (p. ۲۴, l. 7) N om: 13* | فرمود: Z: 12 | با اطّبا: Z add: 11

عَطَائِهِ منشور دولتش بارسال ایلچی هادم اللذات وتبلیغ یرلیغ إذا جاءَ اجلهم
لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ^۱ استرداد رفت [شعر]

* فرو رفت آفتابش در سیاهی * بنه در خاک برد از پادشاهی^۲

قلم^۳ تقدیر طغرای فنا بر منشور بقای شاه جهان کشید وروح پاک شهریار هفت اقلیم
بذروه نه فلك ترقی کرد واز سرای سپنج و منزل عنا ورنج بریاض انس وحدایق قدس
خرامید ومکتوب قضای محتوم بختام کُلُّ مَنْ عَلَيَّهَا قَانَ^۴ مختوم شد^۵ در منتصف^۶
شعبان سنه سبع وثمانمیه در * موضع اترار بمقام ابرار رسید [بیت]^۷

چه سود از لشکر جرّار بسیار * چو نازل شد قضا در باب اترار

** واز * دنیای دون^۸ که وادی نامرادیست بصدر جنت خرامید^۹ [بیت]

ز دیوان قضا در نصف شعبان شد برات او * بدیدم صدر [جنت] بود تاریخ وفات او
** وگوش وگردن دولت از حلیت ضبط وزیر عدل شهنشاهی عاقل گشت واز * فقدان
او^{۱۰} پریشانی وآشوب بشمل ملتئم وعقد منتظم جهانیان راه یافت [بیت]

شهنشاهی که از فقدانش آشوب جهان آمد * وداع شهریاری کرد وتاریخش همان آمد^{۱۱}
وشرف وفضیلت عدل وسیاست خدایگانی [نار الله برهانه بوقوف پیوست إِنَّمَا النِّعْمَةُ
مَجْهُولَةٌ فَإِذَا] فَقَدْتُ عَرِفْتُ وقدر ومنزلت نور آفتاب معالی که [مصرع]

ويعرف قدر الشمس بعد غروبها

1 K. X, 50 [2-* N:

أَبَدًا يَسْتَرِدُّ مَا يَهَبُ الدَّهْرُ فَيَا لَيْتَ جَوْرَهُ كَانَ بَخْلًا

3 N: | و قلم: 4 K. LV, 26 [5 N: | گشت: 5-* (p. ۲۵, l. 11) Z: | واین حال: 6 Z (fol. 10, | دار دنیا: 8-* N: | بلدة اترار بوقوع پیوست [المؤلفه]: 7-* Z: | شانزدهم: (6. 1. 6) | 9-* Z om. | 10-* N: | فقدانش: 11 N add.

میر اعظم تمور خان ز جهان * رفت سوی بهشت وتخت بهشت
قبر او شد بهشت وتاریخش * سر قبرش نموده است وبهشت
باد قایم مقام او بر تخت * شاهرخ خسرو فرشته سرشت

روشن گشت [نظم]

مقدار آفتاب ندانند مردمان * تا نور [او] نگردد از آسمان جدا

آنگاه قدر [او] بشناسند بر زمین * کاید شب و پدید شود بر فلک سها^۱

وصندوق شهریار روی زمین را بدار السلطنة سمرقند نقل کردند و در مدرسه شاه و شهزاده جهان ولی العهد فی الزمان^۲ المغفور المبرور امیرزاده محمد سلطان نور الله مرقدہ دفن کردند^۳ [شعر]

ندارد جهان دوستی با کسی * نیابی درو مهربانی بسی

بخاکش سپردند و گشتند باز * در دخمه * کرده برویش^۴ فراز

جهانرا برین گونه شد رسم و راه * بر [آرد] بگاه و ندارد نگاه

نه زین رشته سر می توان تافتن * نه سر رشته را می توان یافتن

ماه^۵ نورافزای مملکت در حد استقبال بر افق تأیید ناپدید شد و مهر سپهرآرای سلطنت در حیز اجتماع از چشم خلق جهان^۶ نهان گشت و ذات معظم و شخص مکرم شهریار روی زمین چون گنج در کنج خاک دفین شد^۷ و سر دخمه هایون و تربت مبارک^۸ از اوج گنبد گردان و شرف قصر کیوان بگذشت [بیت]

بر داشت ز خاک عالمی را * در خاک نهاد روزگارش

و آوازه^۹ این رزیت هایل و فجیعت مؤلم که بحقیقت ماتم دین و مصیبت دولت بود جهانیانرا روشن و معین گشت و فتنه خفته چون نرگس دیده شوخی و بی آزر می باز کرد و امن معتدل مزاج چون بنفشه سر بر زانوی حسرت و ضجرت نهاد بجا شد آن کمال روعت و جباری و مزید سطوت و کامکاری و حشمت حشم کشورگیر و کلاه گوشه نخوت آسمان فرسا * تا حایل^{۱۰}

^۱ N add.

وَالشَّمْسُ لَا تَبْدُو فَضِيلَتَهَا * حَتَّى تَعْشَى الْأَرْضُ بِالظُّلَمِ

^۲ N add. | ^۳ N: کرده آمد | ^۴ N: کردند بر روی | ^۵ N: و ماه | ^۶ N om. | ^۷ N:

میرحوم | ^۸ N: میمون | ^۹ M om. (lac.) | ^{۱۰} N: گشت

قضای آسمانی و حاجز^۱ مقادیر ربّانی گشتی^۲ تا چندان خزاین و دفاین بقدیه^۳ در میان
نهادی و یک ساعت تأخیر و مهلت یافتی [بیت]

بجز مرگ هر مشکلی را که هست * بچاره‌گری چاره آید بدست

[نظم]

برخم گرز جهان‌گیر و تیغ قلعه‌کشای * جهان مستخر من شد چو من مستخر رای
بسی حصار گشاد^۴م بیک گشادن دست * بسی سپاه شکستم بیک فشردن پای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد * بقا بقای خداست و ملک ملک خدا^۵ی
این است^۶ عاقبت حال امیر * مرحوم مغفور^۷ امیر تیمور کورکان وازان همگنان * همین
خواهد بود^۸ [بیت]

* بهرام که گور می‌گرفتی همه سال * دیدی که چگونه گور بهرام گرفت^۹

دنیا منزل گذارست نه مقام قرار جایگاه غرورست نه سرای سرور [بیت]

صحبت گیتی که تمنا کند * با که وفا کرد که با ما کند

و بحقیقت کدام جهان‌نگشای بود که بسته بند دام فنا نشد و کدام عدوبند بود که
مکر حیات او نگشادند [مصراع]

اندرین ره چه بلبست و چه زاغ

شریف‌را بر وضع هیچ فرقی ننهاده اند و شاه‌را بر گدا هیچ وجه ترجیح پیل^{۱۰} نکرده
[بیت]

تَبَارَكَ مَنْ أَجْرَى الْأُمُورَ بِحِكْمَةٍ * كَمَا شَاءَ لَا ظُلْمًا أَرَادَ وَلَا هُضْمًا

هیچ کس را خلعت بقا ننوشیده اند و تاج خلود نبخشیده [شعر]

۱ M om. (lac.) | ۲ M om. (lac.) | ۳ M om. (lac.) | ۴ N: بود | ۵- * N: صاحب‌قران

۶- * M om. | ۷- * N:

بعبرت نگر در جهان تا بهیننی * که ملک جهان اعتباری ندارد

چه خوش باغیست باغ زندگانی * گر ایمن بودی از باد خزانی
 چه خرم کاخ شد کاخ زمانه * گرش بودی اساس جاودانه
 ازان سرد آمد این قصر دلاویز * که چون جا گرم کردی گویدت خیز
 ز فردا وز دی کسرا نشان نیست * که آن رفت از میان وین در میان نیست
 يك امروزست مارا نقد ایام * برو هم اعتمادی نیست تا شام

حق سبحانه و تعالی روایح غفران و فوایح^۱ رضوان بارواح گذشتگان که سرگذشت ایشان
 سبب انتباه^۲ خردمندان و وسیت اعتبار هوشمندان است در رساناد و همگانرا بصر
 بصیرت یاب و دیده عبرت بین کرامت کناد تا عجایب تقذبات و غرایب تغلّبات سرمایه
 بیداری و پیرایه هوشیاری خویش سازند و دل در جهان فانی نبندند و زمام احوال^۳ بدست
 غلفت و غرور ندهند و راستکاری سبب رستگاری دانند ایزد تعالی جمله را توفیق رفیق
 گرداناد^۴ بمحمّد وآله الامجاد^۴

(p. 4-**) [الطاهرین اجمعین والسلام: M: ۴] کرداند: M: ۳ | و امور: N add. ۲ [و نوافح: N: ۱]
 از سرای سپنج و منزل عنا و رخ بریاض انس و حدایق قدس خرامید [بیت]: Z: (11, l. ۲۶,
 همه عالم [ز (MS om.)] سر بسر بگرفت * رفت تا عالمی دگر گیرد
 در منتصف شعبان سنه سبع و ثمانیاه در موضع اترار بمقام ابرار رسید و ذکر وفات و کیفیت آن در
 مقدمه این ربع در مجمل واقعات و صادرات حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه مذکور گشته درین
 محلّ تکرار نرفت این قطعه مولانا علی بدر همروی در تاریخ وفات حضرت گفته [شعر]
 میر اعظم تمور خان ز جهان * رفت سوی بهشت و تخت بهشت
 قبر او شد بهشت و تاریخش * سر قبرش نموده است و بهشت
 باد قایم مقام او بر تخت * شاهرخ خسروی فرشته سرشت
 و دیگری این رباعی گفته است [شعر]

سلطان تمور [نکه چرخ را دل خون کرد * وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
 در هفده شعبان سوی علّین تاخت * فی الحال در رضوان سروپا برون کرد
 و الله اعلم بالصواب]

I

INDEX DES NOMS DE PERSONNES.¹⁾

ابا بکر بهادر — امیرزاده : ۸
 ابرهیم سلطان بهادر ← مظفر الدین
 احمد ← سیدی احمد، ²فخر الدین
 ارغون — پادشاه : ۱۳، ← کوشک ارغون II
¹اسکندر ← سدّ اسکندر II
²اسکندر بهادر — امیرزاده : ۷
³اسکندر شیخی : ۷*، ۸، ۹، ۱۰*، ۱۱*، ۱۲*
⁴اسکندر پسر افراسیاب چلاوی (←) — امیر : ۱۲
 آصف : ۱
 افراسیاب چلاوی : ۱۲*، ← ⁴اسکندر
 الغبیک ← مغیث الدین
 امیرانشاه کورکان بهادر — امیرزاده : ۸، ←
 ایجل
 ایجل بن امیرانشاه بهادر — امیرزاده : ۱۲
 بایقرا پسر عمر شیخ — امیرزاده : ۱۶
 بدر ← ³علی
 بهرام گور : ۲۸
 چاکو — امیر ← جهانشاه
 جلال الدین محمود داود — خواجه : ۱۴
 جمشید قارن — امیر : ۱۲
 جهانشاه بن چاکو — امیر، امیرزاده : ۳*، ۶
 جهانگیر بن محمد سلطان — امیر و امیرزاده : ۱۶
 حافظ ابرو ← ¹عبد الله
 حسن عسکری — امام : ۱۲
 خلیل سلطان بهادر : ۷
 دارا : ۱
 داود ← جلال الدین
 رضی الدین پسر قوام الدین (←) — امیر : ۱۲*
 زنگی تونی — امیر : ۱۰
 زین العابدین پسر قوام الدین (←) — امیر : ۱۲
 سحبان : ۱

¹اسکندر ← سدّ سکندری II
²سکندر ← ³اسکندر
 سلیمان : ۱، ۷، ۱۱
 سلیمان شاه بهادر — امیر، امیرزاده : ۷، ۸
 سیدی احمد پسر عمر شیخ — امیرزاده : ۱۶
 شاهرخ : ۱، ۲۶، ۲۹ → سلطنت شعار III
 شاهلک بهادر — امیر : ۷
 شرف الدین علی سمنانی — خواجه : ۱۵*
 شمس الدین منشی — مولانا : ۵
 ظهیر الدین پسر قوام الدین (←) — امیر : ۱۲
 عبد الرشید ← ¹عبد الله
¹عبد الله بن لطف الله بن عبد الرشید المدعو
 بحافظ ابرو : ۱*
²عبد الله پسر قوام الدین (←) — امیر : ۱۲*
¹علی ← شرف الدین
²علی ← غیاث الدین
³علی بدر هروی — مولانا : ۲۹
¹عمر بهادر — امیرزاده : ۳*، ۵*، ۶، ۸
²عمر شیخ بهادر — امیرزاده : ۱۶
 غیاث الدین علی پسر کمال الدین (←) — امیر :
 ۱۲*
¹فخر الدین پسر قوام الدین (←) — امیر : ۱۲*
²فخر الدین احمد طوسی — خواجه : ۱۳*، ۱۵
 فریدون : ۱
 قطب الدین تیمور [تمور] کورکان — امیر، سلطان :
 ۱، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ← بندگان حضرت،
 صاحب قران III
 قوام الدین — سید [] امیر : ۱۲*
 کمال الدین پسر قوام الدین (←) — سید امیر :
 ۱۲*
 کیومرث رستمدراری : ۷
 لطف الله ← ¹عبد الله

¹⁾ L'astérisque indique que le nom ou le mot se trouve deux ou plusieurs fois à la dite page.

- ¹ محمد پیغمبر : ۱ ، ۲۹
² محمد سلطان بهادر - امیرزاده ← جهانگیر، مدرسه
 III
 محمود ← جلال الدین
 مضراب بهادر - امیر، امیرزاده : ۷ ، ۸
 مظفر الدین ابرهیم سلطان بهادر - شاهزاده : ۱۶

- مغیث الدین الغبیک کورکان - شاهزاده : ۱۶
 موسی رکال - امیر : ۸
 نصیر الدین پسر قوام الدین (←) - امیر : ۱۲
 نظام الدین الشنبی المعروف بالشامی - مولانا :
 ۱ ، ۲ ، ۱۴
 وفادار : ۱۱

II

INDEX DES NOMS GÉOGRAPHIQUES.

- ابخاز : ۵
 ابهر : *۸
 اترار : ۲۱ ، ۲۲ ، *۲۶ ، ۲۹
 آذربایجان : *۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸
 اران : ۱ □ ۲ □ ۳ ، ۵ ، ۸
 اردبیل : ۳
 ارس - آب : ۲
 ارمنیه : ۳
 استرآباد : ۷
 اسکندریه : ۵
 اصطنبول : ۵
 افرنج [فرنج] : ۱۴ ، ← فرنگ
 اقسولات [آقسولات] : *۲۰
 الطای [الاتای] : ۱۷ ، *۱۸
 آمل : ۷ ، *۱۲
 باب الابواب : ۵
 بدخشان : ۲
 (بدخشانی ← لعل III)
 بسطام : ۱۳
 بصره : ۱۵
 بغداد : ۱۵
 پل میانه : ۸
 (تازی ← □ اسپ، سگ III)
 تازیك : ۱۶
 ترك : ۱۶ ، ۱۷
 (تونی ← زنگی I)
 جام : ۱۳

- چلاو : *۱۰ ، ۱۱ ، ← کوه چلاو
 (چلاوی ← افراسیاب I)
 جهنم دره : *۱۰ ، ۱۱ ، ← کوه جهنم دره
 جیحون : ۱۱ ، ۲۲
 جیلانات : ۵ □ ← گیلانات
 چین : ۱۷
 حجاز : ۵
 (حلبی ← قندیل III)
 ختای ← خطای
 خراسان : ۷ ، ۱۳ □ ۱۵
 خطای [ختای] : ۱۶ ، ۱۷ ، *۱۸ ، ۱۹ ، *۲۱
 دربند : ۵
 دماوند - کوه : ۱۳
 دیاربکر : ۵ ، ۸
 رستمدرار : ۱۰ ، *۱۲
 (رستمدراری ← کیومرث I)
 روم : ۱ ، ۵ ، ۱۴ ، *۱۸
 (رومی ← سگ III)
 ری : ۵ ، *۸
 زابلستان : ۱۵
 ساری : ۱۲ ، ← ساریه
 ساریه : ۷ ، *۱۲ ، ← ساری
 سد اسکندر، سد سکندر (ی) : *۹ ، ۱۴
 سلطانیه : ۷ ، *۸
 سمرقند : ۱ ، ۷ ، *۱۳ ، □ ۱۴ ، *۱۵ ، *۱۶
 ۲۰ ، ۲۷
 (سمنانی ← شرف الدین I)

سیحون : ۲۱ ، ۲۲
 شام : ۵ ، ۱۴
 (شامی ← نظام الدین (I)
 شاددار : ۱۶
 شروانات : ۵
 شماخی : ۵
 (شنبی ← نظام الدین (I)
 (طوسی ← ^۱فخر الدین (I)
 عجم : ۱۲ ، ۱۷
 عراق عجم : ۳* ، ۵ ، ۱۵
 (عراقی ← تومان (III)
 عراق عرب : ۵ ، ۸
 عرب : ۱۷
 عشق آباد : ۱۳
 (عمانی ← درّه (III)
 فارس : ۵ ، ۱۵
 فرس : ۱۷
 فرنک : ۵ ، ۱۸* ، ← افرنج
 فیروزکوه - قلعه : ۸* ، ۹* ، ۱۰ ، ۱۳
 قراباغ : ۱ ، ۲* ، ۵
 قزوین : ۸
 قلعه نور : ۱۲
 قومس : ۱۵ ، ۱۶
 کانگل : ۱۵ ، ۱۶
 گرج : ۱۴
 گرجستان : ۳ ، ۵
 کردستان : ۵
 کرمان : ۵

کلاره دشت : ۱۲* ، ۱۳
 کوشک ارغون : ۱۳
 کوه چلاو : ۱۰
 کوه جهنم دره : ۱۱
 گیلان : ۱۲*
 گیلانات : ۱۲ ، ← جیلانات
 لار : ۱۳*
 مازندران : ۷ ، ۹ ، ۱۲* ، ۱۵
 مازندرایان : ۱۰
 ماوراءالنهر : ۷
 مصر : ۵ ، ۱۸*
 مغرب : ۱۸*
 مغول : ۱۷
 (مغولی ← اسپ (III)
 موغان : ۳ ، ۵
 میانرود - قریه : ۱۲
 میانه : ۸ ، ← پل میانه
 نور ← قلعه نور
 نیشاپور : ۱۳
 نیل : ۵
 هراس - آب : ۱۱
 هراة : ۱۳*
 هرسی - قلعه : ۱۲
 هرموز : ۵
 (هروی ← ^۳علی (I)
 هند : ۱۸*
 هندوستان : ۱۴
 یلغوزایغاج : ۱۶

III

GLOSSAIRE.

اردو campement, cour du prince :

۱۷ ، ۱۶* ، ۱۵ ، ۷ ، ۱

۸ : اسپ مغولی و تازی - اسپ

آغا [آقا] , pl. آغایان [آقایان] , princesse de famille royale : ۲۲ ، ۱۷* ، ۱۶* ، ۵

camp contenant (اُغروق) [اغروق] le gros bagage, les femmes, les enfants, etc., laissé en arrière de l'armée - ۱۶* : اغروق بزرگ

اوغلان → اغلان

action d'honorer, (اغیرلامیشی) de traiter avec considération: ۱۶

آقا → آقا

افرق? Peut-être variante orthographique du mot يغرق, ياغریق gros bâton, gourdin (v. Zenker, Dict., p. 952): ۱۹

اوکلکا → اوکلکا

اولوس → اولوس

۱۷, ۵: امیر تومان; ۵: امیر اولوس — امیر ۵: امیر صده ۵: امیر هزاره

اغلان [اغلان] fils (de prince), titre porté par les princes de sang impérial: ۵, ۱۶

اوکلکا (اوکلکا) gratification, don: ۱۹, ۴

اولنک (اولنک) endroit riche en verdure, prairie, steppe: ۱۶

→ (۵, ۱۹) peuple, tribu [الوس] اولوس تواچی, دامیر

۱۸ échanson: آياقچی

۱۷ son doux et agréable, mélodie: [ايالقو] اياغو

ایقاق [ایقاق] intrigant, dénonciateur, calomniateur (voir Süleyman Ef. Buhārī, Lughat-i Čagatay, p. ۵۴; Radloff, Versuch I, p. 14): ۱۵

۱۷, ۱۸*, ۱۹, ۲۱, ۲۶ envoyé, messenger: ایلچی

۸ message: ایلچی گری

۱۲ expédition rapide, course, incursion: ایلغار

ایوداچی intendant chargé de l'entretien de l'armée (= ایداجی Pavet de C., Dict., p. 101): ۱۷

→ ۱۶: بارگاه عالی چهل ستون — (۱۹) بارگاه سالار

baudal [باودال] lieu, place (= بودال Zenker, Dict., p. 214; Pavet de C., Dict., p. 164): ۱۶

۲۲, ۱۳*, ۱۲, ۲: بندگی حضرت ۱۳, ۲۴, ۲۵*: بندگی حضرت صاحب قرانی ۲۴

تواچی → تاواچی

ترغو → ترغو

vivres, provisions, nourriture et boisson: [ترغو, توزغو] ترغو ۱۸: ترغو ونزلی (emend., MS: تیرقودلی) vivres et provisions (v. Quatremère, Histoire des Mongols de la Perse I, p. 144, et Blochet, Djami el-tévarikh II, p. 27): ۱۷

colonne (sur une longue bande de papier) du calendrier: جدول تقویم — تقویم ۱۱

تواچی [تاواچی] commissaire de l'inspection des troupes, inspecteur, préposé: ۱۷, — ۱۹: تواچیان الوس

۱۸*, ۱۹* coutume, usage, règle, loi (de Čingizhān): توره

ترغو → توزغو

۱۳: تومان کپکی — 10.000 dīnārs — 1° تومان ۱۵: تومان عراقی ۱۵: un تومان کپکی = six تومان عراقی 2° — pl. ۱۷, ۵: troupe de 10.000 hommes: → امیر

ترغو → (۱۷): تیرقودلی

۱۸ vie joyeuse, plaisir, divertissement, festin: چرغامیشی

۱۸*, ۱۷, (ارباب چرکه) ۱۷: چرکه rang, ordre, degré:

۱۶: چلدو (چلدو) présent, récompense, faveur: چلکا

چلکا → چلکا

۱۷ espèce de tente: چهارطاق

چوچین, pl. چوچینان, hôte nouvellement

arrivé (M: چوچینان = Z: میهمانان

: ۱۷): ۱۷*, ۱۸

جولکا [جلکا] territoire, district d'une

ville: ۱۲*, ۱۳, ۱۶

حصیرهای معقلی — حصیر faits par les

maîtres de Baṣra et de Bagdād

(اساتذه بصره و بغداد): ۱۵

حوت — اوایل حوت signe des Poissons

→ IV, ۲۲: آخر (اواخر) حوت; ۲۱, ۲۲

خاتون, pl. خواتین, dame, épouse d'un

prince: ۱۶, ۱۸

خاصگی personne attachée au service

intérieur du souverain: ۱۳

خرگاههای هشتادسری و صدسری — ۱۷* خرگاه

tentes à quatre-vingts et cent

pointes (voir Quatremère, Not. et

Ex. XIV, p. 137): ۱۷

داماد gendre du souverain: ۵

دره — درر عمانی: ۱۹

دهه, pl. دهجات, détachement de 10

hommes: ۱۷

دیبا — دیبای روم: ۱۷

دینار — دینار کپکی: ۸

→ (۱۴) دیوان سلطنت — ۱۵*, ۱۴: دیوان

نایب, صاحب دیوان

۱۷: زربفت چین — زربفت

۱۹: سالاران بارگاه عالم‌پناه — سالار

ساورى homage rendu au souverain,

présent offert en homage (voir

Quatremère, Not. et Ex. XIV, p.

27—28): ۱۷*

۱۷: سایه‌بانهای ابریشمین — ۱۶* tente: سایه‌بان

سراپردهای — ۲۲, ۱۳: [سرای پرده] سراپرده

۱۷: سقرلاط

۳: سگان تازی و رومی — سگ

Šāh- = حضرت سلطنت شعاری — سلطنت شعار

ruh: ۱, ۱۲

۱۸: سوچی échanson:

سوزمیز en turc «notre parole», au

commencement d'un diplôme: ۵

سیورغالات, pl. سیورغال, présent, apanage,

fief: ۴, ۱۶, ۱۹

سیورغامیشی faveur, bienveillance: ۱۶

شادروان espèce de pavillon: ۱۷

شامیانه ombrelle: ۱۷

شبه jais, coquilles noires: ۲

شهربند: rempart, fortifications d'une

ville: ۹

شیره‌خانه endroit où l'on met le vin,

cave — شیره‌خانه بزرگ: ۱۸

۱۵: منسب صاحب دیوانی — صاحب دیوان

۲: امیر صاحب‌قران — Timur = صاحب‌قران

۱۶, ۲, ۳, ۹: حضرت صاحب‌قرانی; ۱۶

۱۰*, ۱۲, ۱۳*, ۱۴, ۱۵*, ۱۶, ۱۷,

۱۸*, ۲۰, ۲۱, ۲۳, ۲۴*, ۲۹

خرگاه → (۱۷) صدسری

صدده, pl. صدجات, détachement de 100

hommes, compagnie: (۵), ۱۷, →

امیر

طغرا chiffre ou monogramme d'un

souverain, placé en tête des diplô-

mes: ۹, ۲۶

۱۵, ۱۶*, ۱۷, ۱۹ festin: طوی

۱۵*, ۱۳* receveur des impôts: عامل

فرزند fils ou petit-fils (de Timur):

۵*, ۶*, ۸*, ۱۶*, ۲۲

قارو échange, coupe qu'on présente

à l'échanson en échange de celle

qu'on a versée dans la première

tournée (Pavet de C., Dict., p. 401):

۱۸*; réponse (v. Radloff, Versuch

II, p. 187): ۱۸ (? emend., M₁: قراود,

M₂: قراوو, sinon erreur du copiste

pour غرونك parole, entretien (voir

Pavet de C., Dict., p. 386)

عملة فارس faits par ابريشمين — قالی
۱۵

قارو → قراوو ou قراود

۲ endroit où l'on passe l'hiver: قشلاغ

fabriquées par قنادیل مذهب — قندیل
les maîtres d'Alep (معلمان حلبی): ۱۵

اول (اویل) — signe du Sagittaire قوس

IV → ۲۲: قوس

۷ paire, deux coupes servies coup
sur coup par l'échanson (voir Pa-
vet de C., Dict., p. 430): ۱۸*

۷, troupe, armée: قوشونات pl. قوشون
۱۷*

۲۰* action d'hiverner, de passer l'hiver: [قشلامشی, قشلامیشی]

۱۶ camp, quartier: قیتول

۱۲* régisseur des impôts: کارکن

monnaie établie par Kepek Hān
(voir EI I, 848): ۱۵, ۱۲, ۸ →

دینار, تومان

۱۷ tente, salle d'audience: کریاس

۱۸ interprète, orateur (voir Blo-
chet, Djami el-tévarikh II, p. 29):

۱۷* كيلين اوغول → كلين اوغول

۱۶* espèce de tente: کندلان

۱۲ action de transporter, de
se mettre en mouvement, de dé-
ménager: ۱۲, ۸, ۲*

امیرانشاه: ۲۸, ۵, ۱: تیمور کورکان — کورکان

۱۶: الغبيك کورکان: ۸: کورکان

fiancée: [کلن اغول, کلين اغول] كيلين اوغول
۱۶, ۱۷, ۱۸

۱۹: لعل بدحشانی — لعل

میدرسه امیرزاده محمد سلطان در — مدرسه
۲۷: سمرقند

۱۴: مسجد جامع در سمرقند — مسجد

۲۴, ۲۱, ۱۸: مقربان حضرت — مقربان

۲۶, ۵*: diplôme منشور

۱۶: tranchée, tour مورچل (par er-
reur?)

۱۴: نایت دیوان سلطنت — نایب

نشارها از زر و گوهر و درر و پیروزه — نثار
۱۹: ویاقوت ولعل

IV → ۲۱: نوروز

۱۷, ۵: troupe de 1.000
hommes: هزارجات pl. هزاره
امیر → ۱۷, ۵)

خرگاه → (۱۷) هشتادسری

۱۷, ۱۹: ordre, règlement, arrange-
ment: [ياسا] ياساق

۱۷: peine capitale: rang, rangée, arrangement: ياسال

۱۷: arrangeur, chambellan, inten-
dant: ياساول

۷: ennemi, hostile, état de guerre: يانی

۱۸, ۲۶: ordre royal, diplôme: يرليغ

۱۶*, ۱۹, ۲۱: marche, expédition, campagne: يورش

۱۷: manière, coutume, façon: يوسون

IV

TABLE CHRONOLOGIQUE.

751	=		1350/1 :	۱۲
801 (dimanche ¹) 4	ramazān	=	mai	1399 : ۱۴
806	awāhir ša'bān	=	mars	1404 : ۶
„	awā'il ramazān	=	„	„ : ۱

¹) D'après Šarafuddīn.

806	(mercredi)	14	ramazān	=	26	mars	1404 :	۲
„	dimanche	25	„	=	6	avril	„ :	۳
„	(vendredi ¹)	7	šawwāl	=	18	„	„ :	۷
„	(vendredi ¹)	14 ²)	„	=	25	„	„ :	۸
„	(lundi ¹)	17	„	=	28	„	„ :	„
„	(jeudi ¹)	20	„	=	1	mai	„ :	„
„	(samedi ¹)	22	„	=	3	„	„ :	„
„	(mardi ¹)	25	„	=	6	„	„ :	„
„	(dimanche)	1	zulḡa'da	=	11	„	„ :	„
„	lundi	9	„	=	19	„	„ :	۹
„	mardi	10	„	=	20	„	„ :	۹, ۱۰
„	vendredi	20	„	=	30	„	„ :	۱۰
„	lundi	23	„	=	2	juin	„ :	۱۱
„	jeudi	26	„	=	5	„	„ :	„
„	dimanche	20	zulḡiġġa	=	29	„	„ :	۱۳
„	mardi	22	„	=	1	juillet	„ :	„
„	jeudi	24	„	=	3	„	„ :	„
807	mercredi	1	muḡarram	=	9	„	„ :	„
„	vendredi	3	„	=	11	„	„ :	„
„			muḡarram	=	9 juillet	— 8 août	„ :	۱۶
„			rabī' L.	=	7 septembre	— 6 octobre	„ :	۱۳
„			ġumādā L.	=	5 novembre	— 4 décembre	„ :	۲۰
„			awwal-i ḡaus	=	12	novembre	„ :	۲۲
„			awāḡir ġumādā L.	=	25 novembre	— 4 décembre	„ :	۲۰
„	(mercredi ¹)	12	raġab	=	14	janvier	1405 :	۲۲
„			awwal-i ḡūt	=	12	février	„ :	۲۱
„	(mardi ¹)	16 ³)	ša'bān	=	17	„	„ :	۲۶, ۲۹
„	(mercredi)	17	„	=	18	„	„ :	۲۹
„			āḡir-i ḡūt	=	11	mars	„ :	۲۲
„			naurūz	=	12	„	„ :	۲۱

توجه: نسخه الکترونیک این کتاب توسط باقر کتابدار و با صرف وقت و جستجو
در آرشیو مجله مطالعات شرقی تهیه شده است
برای آگاهی از دیگر کتاب های ما می توانید به این آدرس مراجعه کنید
Persianbooks2.blogspot.com

1) D'après Šarafuddīn.

2) D'après N; M Z: muntaṣaf.

3) D'après Z; M N: muntaṣaf.